

علی میرفطروس

دکتر مظفر بقائی: قربانی «حمّام فین» حزب توده!

بخش نخست

چکیده بخش نخست:

* بخاطر عدم تدوین آگاهی های تاریخی یافتان تمرکز تجربه های سیاسی، در جامعه ماهنوز مرز بین «قهرمان» و «ضدقهرمان» و «قدیس» و «ابلیس» بسیار لغزان و سیال است.

* دکتر مظفر بقائی از نخستین قربانیان «ترور شخصیت» در تاریخ معاصر ایران است که بسان خلیل ملکی در «حمّام فین» حزب توده، رگ زده شد.

* با انشعاب در حزب توده، خلیل ملکی و برخی از یاران او به همراه دکتر بقائی «حزب زحمتکشان ملت ایران» را تشکیل دادند. این حزب از نظر تشکیلاتی و تنویریک، بزرگترین و سازمان یافته ترین حزب سیاسی ایران در مقابله با حزب توده بود و از این رو، کینه و نفرت رهبران حزب توده را برانگیخت. حدود 100 روزنامه و نشریه وابسته به حزب توده، و نیز رادیو مسکو و «رادیو پیک ایران»، زرادخانۀ عظیم حزب توده علیه دکتر بقائی و خلیل ملکی بود.

* سعیدی سیرجانی درباره دکتر مظفر بقائی: «با آشنایی چهل ساله و قریب سی سال دوستی مداوم و مصاحبت دست کم هفته ای یک بار، به من این حق را می دهد که دکتر بقائی را از اخلاقی ترین رجال سیاسی روزگارمان بدانم!»

* پدر مظفر بقائی از مبارزان جنبش مشروطیت و از بنیانگذاران نخستین مدارس نوین در کرمان بود.

* مادر مظفر بقائی از نخستین زنانی بود که قبل از «کشف حجاب» توسط رضاشاه (17 دی ماه 1314) اقدام به برداشتن حجاب کرده بود.

* دکتر مظفر بقائی ابعاد مختلفی از زندگی سیاسی، فرهنگی و دانشگاهی را تجربه کرده بود و از این نظر، در میان رهبران سیاسی و روشنفکران زمان خویش، برجسته و ممتاز بود. او مدتی در کنار استاد ابراهیم پورداوود، دکتر ماهیار نوائی، دکتر محمدجواد مشکور و دکتر محمد معین به تدریس ایران شناسی و تاریخ و فرهنگ ایران باستان پرداخته بود.

* صادق هدایت از دوستان نزدیک و از شیفتگان دکتر مظفر بقائی بود که بهنگام سخنرانی های آتشین بقائی، در مجلس حضور می یافت و بهنگام تحصن بقائی برایش شیرینی و گل می برد!

* بقائی خطاب به دکتر مصدق: «... در طول مبارزاتی که کرده ام، پاداش های بزرگی گرفته ام و در اثر توجه مردم به افتخارات زیادی نائل شده ام، ولی از نظر شخصی و احساس خصوصی، بزرگ ترین افتخاری که نصیب من شد، این بود که در هنگام استیضاح من از دولت ساعد، مرحوم صادق هدایت، سه دفعه برای شنیدن استیضاح من در جلسه مجلس حاضر شد. معنای این جمله را کسانی درک می کنند که افتخار شناسائی مرحوم هدایت را داشتند.»

*وجود نوعی ناسیونالیسم ستیزنده و مهاجم در هدایت و بقائی بر دوستی و رابطۀ آن دو تأثیر داشت
با این تأکید که ناسیونالیسم مهاجم بقائی بیشتر، سیاسی و متوجّه انگلیسی‌ها بود ولی ناسیونالیسم
هدایت‌اساساً فرهنگی بود و رنگی ضداسلامی و ضدعربی داشت.

*دکتر بقائی نیز-مانند عموم رهبران برجسته جنبش ملی شدن صنعت نفت- دارای ضعف‌ها یا اشتباهاتی
بود، اما آن اشتباهات، امروزه باید «چراغ»ی برای رسیدن ما به آزادی باشدنه «چماق»ی برای حذف
و سرکوب دگراندیشان!

*دکتر مظفر بقائی: «اگر جوانان این مملکت در مقامی قرار بگیرند که بتوانند حرف‌های طرفین دعوا
را بشنوند، من یقین دارم بهتر از جوانان هر مملکت دیگری قضاوت خواهند کرد».

دیباچه

زندگی سیاسی دکتر مظفر بقائی در سال‌های اخیر مورد توجه برخی روزنامه‌نگاران و پژوهشگران
تاریخ معاصر قرار گرفته که «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی» نگارش حسین آبادیان از آخرین نمونه
آن است. این کتاب هرچند که حاوی برخی اسناد دست‌اول و ارزشمند است، اما نوعی گرایش سیاسی-
ایدئولوژیک در شیوۀ آرایۀ این اسنادنامه‌ها و «استنتاج» از آنها و نیز چگونگی دستیابی به این
اسناد و خصوصاً بازجویی‌های دکتر بقائی در زندان جمهوری اسلامی، کارنویسندۀ ه را با شائبه‌های
سیاسی همراه کرده و آنرا تا حدیک «کتاب حکومتی» تنزّل داده است.ⁱⁱ
از دکتر مظفر بقائی حجم عظیم و حیرت‌انگیزی از اسنادنامه‌های سیاسی و خصوصی بیادگار مانده که
به‌نگام بازداشت وی، بدست وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی افتاده است و لذا، داشتن تصویر کاملی
از چهره سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بقائی منوط به بررسی کارشناسانۀ این اسناد، مدارک و نامه‌هاست.
در سال‌های گذشته انتشار بخشی از مقالات و سخنرانی‌های دکتر بقائی، تا حدی ترسیم زندگی سیاسی
وی را تسهیل کردهⁱⁱⁱ، با این وجود باید تأکید کرد که بیشتر مقالات و تحقیقات موجود درباره دکتر مظفر بقائی
زیر سیطره تبلیغات دیرپای حزب توده، هنوز به انگیزه‌ها و تعارضات سیاسی-ایدئولوژیک آغشته است
و از این رو، مطالعه «پرونده بقائی»- غالباً به «پرونده سازی برای بقائی» سقوط کرده است.

زندگی دکتر مظفر بقائی در پرتو مطالعات نگارنده درباره نهضت ملی شدن صنعت نفت به رهبری
دکتر محمد مصدّق ممکن گردید و سپس به یمن آشنائی با زنده یاد منوچهر فرهنگی غنای بیشتری
یافت. منوچهر فرهنگی، زرتشتی فرزانه و پاک سرشتی بود که در زادگاه خود- کرمان- از نزدیک
مظفر بقائی را می‌شناخت و از خدمات بقائی در گسترش آموزش و پرورش، بهبود وضع زرتشتیان
و تلطیف فضای دینی شهر به‌نگام ریاست فرهنگ و نمایندگی مردم کرمان در مجلس- سخن‌ها می
گفت، سخنانی که -بعدها- از سوی منابع موثق دیگر- مانند علی اکبر سعیدی سیرجانی، باستانی
پاریزی، احمد احرار، مرتضی ثاقب فر، صدرالدین الهی و دیگران- تأیید شده‌اند. لذا، در این باره سخن
ابوالفضل بیهقی چراغ راه نگارنده بوده آنجاکه می‌گوید:
-...و من که این تاریخ پیش گرفتم التزام این قدر بکرده‌ام تا آنچه نویسم یا از معاینه من است یا
از سماع درست از مردی ثقّه^{iv}.

دکتر مظفر بقائی ابعاد مختلفی از زندگی سیاسی، فرهنگی و دانشگاهی را تجربه کرده بود و از این

نظر، در میان رهبران سیاسی و روشنفکران زمان خویش، برجسته و ممتاز بود. مقاله حاضر بدنبال یک بررسی جامع درباره ابعاد مختلف زندگی وی نیست، بلکه متن حاضر بخش تازه ای از **چاپ پنجم کتاب «دکتر محمد مصدق؛ آسیب شناسی یک شکست»** است که ضمن نگاهی کوتاه به مبارزات سیاسی دکتر مظفر بقائی در جریان ملی شدن صنعت نفت، به رابطه و دوستی نزدیک وی با صادق هدایت و خصوصاً به نقش احتمالی حزب توده در ماجرای قتل سر تیپ افشارطوس- رئیس شهربانی دولت مصدق- و روند شکل گیری «ترور شخصیت بقائی» در چرخه هولناک تبلیغات حزب توده و دیگران، اشاره می کند. با وجود کتاب «**اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل افشارطوس**»^v - بخاطر پیچیدگی ها و ابهامات این ماجرا- به نظرمی رسد که پرونده قتل افشارطوس تا سال ها مفتوح باشد، لذا، نگاهی تازه به اسناد و رویدادهای آن دوران، شاید دریچه تازه ای بر این ماجرای پیچیده و اسرار آمیز بگشاید. از این نظر زندگی و سرنوشت دکتر مظفر بقائی یادآور محاکمه و محکومیت «آلفرد دریفوس» و دفاع شجاعانه «امیل زولا» از وی است. «زولا» در «**من متهم می کنم!**» ضمن اعتراض به پرونده سازی علیه دریفوس، آن راناشی «از جنون و بلاهت و تخیلات دیوانه وار و اعمال پلیس ی پست و سئت های تفتیش عقاید و جباریت و لذت بردن چندستاره به دوش... به بهانه و هنر آور صلاح دولت» نامیده بود. پس از 60 سال سکوت روشنفکران ایران در باره بقائی آیا پایدسخن درخشان «امیل زولا» را تکرار کرد؟:

«حقیقت در راه است و هیچ چیزی آن را متوقف نخواهد کرد. فقط از امروز است که این جدال آغاز می شود زیرا فقط امروز است که موقعیت ها روشن شده است: در یک سو، به هیچ وجه نمی خواهند مسائل روشن شود، در سمت دیگر، عدالت خواهان حاضرند زندگی خود را در قبال این روشنگری بدهند»^{vi}.

فاصله گرفتن از دوران پُر آشوب ملی شدن صنعت نفت، فروپاشی دیوارهای ایدئولوژیک و ضرورت رهایی از قید «**روایت انحصاری تاریخ**»، بازخوانی زندگی سیاسی دکتر مظفر بقائی را دارای اهمیت تازه ای می سازد. به نظر نگارنده، این سخن دکتر مظفر بقائی در دادگاه نظامی تواند محمل اخلاقی و حقوقی برای بازخوانی «پرونده دکتر بقائی» باشد:

«اگر جوانان این مملکت در مقامی قرار بگیرند که بتوانند حرف های طرفین دعوا را بشنوند، من یقین دارم بهتر از جوانان هر مملکت دیگری قضاوت خواهند کرد»^{vii}.

دکتر مظفر بقائی نیز- مانند بسیاری از رهبران جنبش ملی شدن صنعت نفت- دارای ضعف ها یا اشتباهاتی بود، اما آن اشتباهات امروزه باید «**چراغ**»ی برای رسیدن ما به آزادی باشندنه «**چماق**»ی برای حذف و سرکوب دگراندیشان. نگارنده امیدوار است که این مختصر، مقدمه ای برای پژوهش های دیگر در این باره باشد.

همانطور که گفته ایم چهارچوب اصلی مقاله حاضر، ناظر به مبارزات سیاسی دکتر مظفر بقائی در جنبش ملی شدن صنعت نفت تا رویداد 28 مرداد 32 و چرایی یا چگونگی «**ترور شخصیت**» وی در چرخه هولناک تبلیغات حزب توده است، لذا، برای آگاهی از مواضع سیاسی دکتر مظفر بقائی در انقلاب اسلامی باید به منابع دیگری مانند کتاب «**آنکه گفت: نه!**»- که در واقع وصیت نامه سیاسی بقائی است- مراجعه کرد^{viii}. بالینحال، نکات مهم این «**وصیتنامه**» را در پائین همین صفحه آورده ایم^{ix}.

این مقاله در 2 بخش و با موضوعات زیر از نظر خوانندگان می گذرد:

- 1-زمینه بحث
- 2-بقائی: دوره ها و دیدگاه ها
- 3-قربانی «**حمام فین**» حزب توده !
- 4-نخستین اختلافات بقائی با دکتر مصدق

- 5- دکتر مظفر بقائی؛ صادق هدایت و سعیدی سیرجانی
- 6- بقائی و مخالفت با خط سیاسی حسن آیت
- 7- حزب توده در آستانه قدرت سیاسی!
- 8- حزب توده، آشوب های خیابانی و ارادل و او باش!
- 9- قتل سر تیپ افشار طوس، اهداف و انگیزه ها
- 10- چرا دکتر مظفر بقائی؟
- 11- سازمان افسران حزب توده و قتل سر تیپ افشار طوس
- 12- ماجرای «دریفوس» و مظفر بقائی!
- 13- «قانون امنیت اجتماعی»: ضررها و ضرورت ها.
- 14- از «اردیبهشت پرجوش» تا «مرداد خاموش»!

زمینه بحث

پژوهش های تاریخی در گذر روزگاران تکامل می یابند و مانند هر پدیده اجتماعی، دستخوش تحوّل می شوند. در روند این تحوّل و تکمیل است که گفته اند: «**هر تاریخی، تاریخ معاصر است**». بر این اساس، برخی کسانی که تادیروز «قهرمانان ملی» قلمداد می شدند، امروزه صفت دیگری نامیده می شوند.

حزب توده ایران - بعنوان بزرگترین و نیرومندترین حزب کمونیست خاورمیانه در سال های 1325-1332 - تأثیرات عمیقی بر حیات سیاسی-فرهنگی جامعه ماداشته و ایدئولوژی آن با تاریخ اندیشه و کنش سیاسی چنده دهه اخیر پیوند دارد، لذا درک اندیشه و کنش سیاسی در ایران معاصر مستلزم شناخت فعالیت های حزب توده و تأثیرات آن در جامعه می باشد.

حزب توده با انتشار نزدیک به 100 نشریه و روزنامه در تهران و شهرستان ها ^x توانست در جامعه سیاسی ایران «**افکار عمومی**» بسازد. بخاطر همین سیطره ایدئولوژیک، تاچندی پیش، برخی از سران و رهبران آن حزب بعنوان «**قهرمانان ملی**» و «**اسطوره شرافت و شهامت**» مورد ثنا و ستایش بودند، اما، با گذشت زمان و انتشار اسناد و مدارک مستند، ثابت شد که مثلاً «**خسرو روزه**» قاتل روزنامه نگار معروف، محمد سعود و کسان دیگر بوده است ^{xi}.

این موضوع نشان می دهد که در جامعه ما - بخاطر عدم تدوین آگاهی های تاریخی یا فقدان تمرکز تجربه های سیاسی - هنوز مرز بین «**قهرمان**» و «**ضد قهرمان**» و «**قدیس**» و «**ابلیس**» بسیار لغزان و سیال است و لذا ضروری است که پژوهشگران تاریخ معاصر با احتیاط و اعتدال، از «نتیجه گیری های قطعی» درباره این رویداد و یا آن شخصیت مهم سیاسی پرهیز نمایند. رعایت این احتیاط و اعتدال در بررسی دوران پرخشم و خروش نهضت ملی شدن صنعت نفت و حکومت 28 ماهه دکتر مصدق اهمیت بیشتری دارد چراکه افسانه زدائی از تاریخ این دوران و پرهیز از افسون زدگی، ضمن ایجاد تفاهم ملی، زمینه ای برای داشتن یک تاریخ ملی جهت حصول به جامعه مدنی و رهائی از زندان اسطوره ها است.

بقائی: دوره ها و دیدگاه ها!

- زندگی دکتر مظفر بقائی رامی توان به سه دوره تفسیم کرد:
- 1- دوران تحصیل و تدریس در دانشگاه (1308-1330)،
 - 2- دوران تلاش برای ملی کردن صنعت نفت (1329) تا قیام 30 تیر 1331
 - 3- از قیام 30 تیر 1331 تا 28 مرداد 1332

مظفر بقائی در سال 1291 شمسی در خانواده ای مشروطه خواه و معتقد به آئین «شیخیه» رشد و پرورش یافت. مدارا و تساهل این فرقه در برخورد با ادیان و عقاید دیگر ضمن اینکه خاستگاه آئین های اصلاح طلبانه «بابیه» و «بهائیت» بود، بستر پیدایش متفکرانی مانند میرزا آقاخان کرمانی نیز بود.

پدر مظفر بقائی، میرزا شهاب راوری کرمانی، از مبارزان جنبش مشروطیت بود که در ترویج و تبلیغ مشروطه خواهی تلاش فراوان کرد. او از رهبران اصلی دموکرات های ناحیه کرمان و از بنیانگذاران نخستین مدارس نوین بنام های «نصرت ملی»، «شهاب»، «سعادت»، «فخریه» و «مدرسه ملی» در کرمان بود که خود، ریاست برخی از آنها را بر عهده داشت. میرزا شهاب، نماینده مجلس شورای ملی در دوره چهارم بود. او در سال 1301 به همراه میرزا سلیمان اسکندری و دیگران، «حزب سوسیالیست» را تأسیس کرد و مانند بسیاری از روشنفکران آن زمان - در آستانه ظهور «رضاخان سردار سپه» - از حامیان وی و سپس از اعضای دادگستری نوین ایران گردید. مادر مظفر بقائی از زنان پیشگام زمانش بود. وی از نخستین زنانی بود که قبل از «کشف حجاب» توسط رضاشاه (دی ماه 1314) اقدام به برداشتن حجاب کرده بود.^{xii}



مظفر بقائی در کنار پدرش، میرزا شهاب

تلاش های فرهنگی و مبارزاتی میرزا شهاب - بی تردید - در رشد و قوام شخصیت پسرش، مظفر بقائی، تأثیر داشت. مظفر بقائی پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی در مدرسه «سن لویی»، در تابستان سال 1308 به همراه غلامحسین صدیقی، عیسی سپهدی، علی اکبر بیضا، علیاصغر سروش و دیگران جزو گروه دوم دانشجویانی بود که از طرف رضاشاه برای تحصیلات عالی به فرانسه اعزام شد.^{xiii} بقائی پس از گذراندن دانشسرای عالی «سن کلو» (Saint-Cloud)، در دانشگاه سوربن به تحصیل اخلاق و زیبایی شناسی مشغول شد. از فضای فکری بقائی در آن دوران اطلاع چندانی در دست نیست. با توجه به تربیت خانوادگی و روحی کنجگاو بقائی جوان، شاید وی تحت تأثیر بحث های روشنفکران پاریس، از جمله درباره استعمار، ناسیونالیسم، سوسیالیسم و ظهور فاشیسم در آلمان قرار گرفته بود، ولی مسلم است که بقائی در فرانسه آخرین اعتقادات خویش نسبت به اسلام و روحانیت را از دست داد و در نامه هایی به پدرش، به تحقیر و توهین روحانیت شیعه پرداخته بود.^{xiv}

بقائی در دانشگاه سوربن رساله دکترایش را درباره «اخلاق ابن مسکویه» نوشت.^{xv} موضوع این رساله در ترسیم هندسه فکری بقائی دارای اهمیت فراوان است چرا که مسکوی هرا «انسان گرایی متین» (L'humaniste serene) و منادی خردگرایی در قرن 4 هجری / 10 میلادی دانسته اند.^{xvi} مسکویه

بطور فعال در زندگی سیاسی زمانه خود درگیر بود و وجه تمییز انسان از سایر جانوران را در پیوند انسان با مسائل سیاسی-اجتماعی زمانش می دانست. مسکویه با «گیتی گرایی» (سکولاریسم) و نگاهی «سرخوشانه» به زندگی، ضمن احترام به ادیان و مذاهب، در کتاب «**تهذیب الاخلاق**» تأکیدی کند: «از آنجاکه انسان ها به کمال یکدیگر یاری می کنند، باید یکدیگر را دوست داشته باشند، زیرا هر یک کمال خود را در دیگری می بیند و «همه، عضو یک پیکرند»^{xvii}.
دل بستگی دکتر بقائی به زندگی محرومان جامعه، تأسیس «حزب زحمتکشان ملت ایران» و نوعی سلوک اخلاقی و شادخواری، شاید جلوه ای از تأثیرات اخلاق مسکویه در زندگی و عقاید دکتر بقائی بود.

بقائی در سال 1317 به ایران بازگشت و پس از انجام دوره سربازی و تدریس در برخی مدارس، به عنوان استاد علم اخلاق در دانشگاه تهران به کار پرداخت^{xviii}، اما حمله نیروهای متفقین به ایران (1320) و آشوب ها و آشفتگی های سیاسی-اجتماعی بعد از سقوط رضاشاه، بقائی را از عرصه دانشگاه به عرصه فعالیت های سیاسی کشاند. او سخنوری توانا بود که با کاربزمای سیاسی خود بسیاری را مقتون و مجذوب خویش ساخته بود^{xix}.

بقائی فعالیت های سیاسی خود را در حزب «اتحاد ملی» (با حضور شخصیت هایی مانند غلامحسین مصاحب، محیط طباطبائی و مهدی ملکزاده) و حزب «کار» (به رهبری مشرف الدین نفیسی) آغاز کرد. او در سال 1324 ضمن تدریس در دانشگاه تهران، مدتی نیز در آموزشگاه ایرانشناسی به کار مشغول شد. در این آموزشگاه، زبان های باستانی، تاریخ و زبان ایران باستان، فرهنگ ایران باستان، باستانشناسی و زبانشناسی تدریس می شد و از جمله استادان آن استاد ابراهیم پورداوود، دکتر ماهیار نوائی، دکتر محمدجوادمشکور و دکتر محمدمعین بودند^{xx}.

بقائی در سال 1326 از طرف حزب دموکرات قوام السلطنه به نمایندگی مجلس انتخاب شد، اما در اعتراض به حضور وزیران توده ای در کابینه قوام و ائتلاف با آنان-بزودی از قوام السلطنه دل بُرید^{xxi}. با اوج گیری مبارزات ضدانگلیسی در سال های 1328-1329 بقائی فعالیت های شدیدی را برای خلع پد از شرکت نفت انگلیس آغاز کرد. به جرأت می توان گفت که شعار «**ملی کردن صنعت نفت**» برای نخستین بار از طرف دکتر بقائی و سازمانی که او برای نظارت بر انتخابات مجلس شانزدهم تأسیس کرده بود، ابراز شد و سپس به همت خلیل ملکی و مظفر بقائی در روزنامه **شاهد** پیگیری و دنبال گردید^{xxii}. نخستین شماره روزنامه **شاهد** در 29 شهریور 1328 با شعار «**ما برای راستی و آزادی قیام کرده ایم**» منتشر گردید. بقائی در همین سال به همراه دکتر مصدق، حسین مکی، حائری زاده، عبدالقدیر آزاد و دیگران، به تشکیل «جبهه ملی» اقدام کرد^{xxiii}، وی پس از حمله نیروهای دولتی به چاپخانه روزنامه **شاهد**، در اواخر پائیز 1329 «سازمان نگهبانان آزادی» را با هدف پاسداری از آزادی اندیشه و مطبوعات تأسیس نمود.



از راست به چپ: عبدالقدیر آزاد، حسین مکی، دکتر مصدق، ابوالحسن حائری زاده و دکتر مظفر بقائی

با انشعاب در حزب توده، خلیل ملکی و برخی از یاران او به همراه دکتر بقائی در اردیبهشت ماه 1330 «حزب زحمتکشان ملت ایران» را تشکیل دادند. این حزب از نظر تشکیلاتی و تئوریک، بزرگترین و سازمان یافته ترین حزب سیاسی ایران در مقابله با حزب توده بود و از این رو، کینه و نفرت رهبران حزب توده را برانگیخت. حدود 100 روزنامه و نشریه و وابسته به حزب توده در تهران و شهرستان ها - و نیز رادیو مسکو و «رادیو پیک ایران»، زرادخانه عظیم حزب توده علیه دکتر بقائی و خلیل ملکی بود.

کشف و انتشار اسناد مربوط به شرکت نفت انگلیس در خانه «ریچارد سدان» (Richard Seddon) و مبارزه آشتی ناپذیر بقائی با دولت انگلیس و شرکت های نفتی، چنان مقام و محبوبیتی به بقائی داد که - غالباً نام بقائی با نام دکتر مصدق و آیت الله کاشانی قرین و همراه بود. ^{xxiv} بنظرمی رسد که دشمنی شدید و کینه سوزان دکتر بقائی نسبت دولت انگلیس، در کم و کیف گزارش های مأموران انگلیس در ایران درباره بقائی و دیگر رهبران ضد انگلیسی این دوران تأثیر داشته است. از این رو، استفاده از این گزارش ها باید با احتیاط و تردید همراه باشد. گفتنی است که پس از بستن سفارت انگلیس در تهران و اخراج مأموران اطلاعاتی سفارت انگلیس از ایران (مهرماه 1331 = اکتبر 1952) دولت انگلیس - عملاً - فاقد امکانات اطلاعاتی و تدارکاتی لازم علیه دولت مصدق بود و از این رو، مجبور شد تا در ماه های منجر به 28 مرداد 32، میدان مبارزه با مصدق را به دولت آمریکا واگذار کند.

بقائی در 14 مهرماه 1330 به همراه دکتر مصدق برای شرکت در جلسه شورای امنیت سازمان ملل به نیویورک رفت و سپس، در 7 خرداد 1331 برای شرکت در دادگاه لاهه عازم هلند گردید. این محبوبیت ملی تا قیام 30 تیر 1331 و آغاز دور دوم زمامداری مصدق ادامه یافت.

مبارزات ضد انگلیسی دکتر بقائی باعث شده بود تا حزب توده از او برای تشکیل «جبهه متحد ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی» دعوت کند. ^{xxv} اما این دعوت با امتناع بقائی و دوستانش روبرو گردید. ^{xxvi} بقائی درباره تلاش رهبران حزب توده برای جلب و جذب وی یادآوری می کند: «... یک روز مرحوم سعید نفیسی دعوت کرد از صادق هدایت و من که عصر برویم منزلش چای بخوریم. رفتیم و سه چهار نفر دیگر هم بودند که یادم نیست یکیش یا بزرگ علوی بود یا کیانوری... و این که رئیس هنرستان موسیقی بود پرویز محمود... خانه سعید نفیسی که آمدیم بیرون، سه نفری رفتیم

توی يك كافه‌ای مشروبى بخوريم و صحبت كنيم وبالاخره به اين نتيجه رسيديم كه اين دعوت آقای سعيد نفیسی مدخلی بوده که ما رابکشند به حزب توده...»^{xxvii}
بقائى در فراز ديگرى از خاطرات خویش، از تلاش ناموفق پرویز داریوش و انور خامه ای برای جلب و جذب اوبه حزب توده یاد می کند^{xxviii}.



مهرماه 1330: دکتر مصدق و دکتر بقائی در راه سفر به آمریکا

قربانی «حمام فین» حزب توده !

دکتر مظفر بقائی، استاد اخلاق دانشگاه و نماینده دوم مردم تهران (بعد از مصدق)، یکی از چهره های ممتاز جنبش ملی شدن صنعت نفت (1329-1330) و از نمایندگان پُرشور مبارزات ضد انگلیسی ایرانیان در آن سال ها بود. دکتر مظفر بقائی-در عین حال- از نخستین قربانیان «ترور شخصیت» در تاریخ معاصر ایران است که در هجوم تبلیغات حزب توده و دیگر مخالفان، هنوز نیز زندگی و عقاید وی از شفافیت، اعتدال و انصاف لازم برخوردار نیست و از این نظر، سرنوشت بقائی با سرنوشت دوست و همراه گذشته وی - خلیل ملکی- همسان و همانند می باشد. پس بی جا نیست اگر بگوئیم که دکتر بقائی نیز در «حمام فین» حزب توده» توسط دلاکان آن حزب، رگ زده شده است^{xxix}.

منظور از «ترور شخصیت»، فرایند هولناکی است که «قربانی» در معرض شدیدترین اتهام ها و افتراها قرار می گیرد اما امکانی برای دفاع از خویش ندارد. در این رابطه، عاملان «ترور شخصیت»، با اتهامات بی پایه، جعل سند، شایعه سازی، فریب افکار عمومی و حتی متهم کردن قربانی به «روابط غیر اخلاقی» کوشش می کنند تا وی را از عرصه سیاست و اجتماع حذف نمایند. دکتر بقائی در این باره می گوید:

-...توده ای ها با تمام قدرت خود بر ضد ما جنگ کردند... دستگاه های تبلیغاتی داخل و خارج کشور آنها، بطور مداوم، من و دوستان مرا مورد حمله قرار دادند و حتی بعضی اوقات هم که گوش ه زندان بودم، از حمله به من خودداری نکردند. حملات آنها هیچ حدی نداشت...»^{xxx}
بقائی در جایی دیگر، پس از خلع ید از شرکت نفت انگلیس، از نقش ه قتل خود توسط حزب توده بهنگام ورود پیروز مندانه اش به شهر آبادان، یاد می کند و می گوید:

-«... هنگامی که به مسافرت آبادان رفته بودم... قرار این بود وقتی که مردم به استقبال من می آیند، مرا با اتومبیل شکاری روبروی وارد شهر بکنند. از این تشریفات، آنهم در آن روزهای مبارزه، هرکس که باشد خوشش می آید [اما] آقای [حسین] مگی بایک اتومبیل شبیه این رنجروورها-که دُورش فلزی است و با پنجره های کوچک و خیلی محفوظ بود- به استقبال آمده بود. با اصرار زیاد مرا به اتومبیل خود برد. از شما چه پنهان، یک خرده دلخور شدم و پنداشتم که آقای مگی نمی خواهد مرا بصورت سردار فاتحی وارد شهر کنند. روی پُل بهمنشیر از میان جمعیت، چند سنگ به طرف اتومبیل ما پرتاب شد. بعد قضیه کشف شد که بنا بوده وقتی که با اتومبیل روبرو روی پُل بهمنشیر می رسیم، توده ای هائی که دُور اتومبیل بودند و بشدت ابراز احساسات می کردند، مرا از آنجا بلند کنند و ببینند از ندتوی رودخانه و ضیافتی برای کوسه ها بشود. آقای مگی در آخرین لحظات از نقش ه این توطئه با خبر شد و آنرا بر هم زد. بعداً هم جریان را از آقای سپهبد کمال [رئیس کل شهربانی دولت مصدق] تحقیق کردم و او هم تأیید کرد.»^{xxxii}

شگفتا که یار و همراه سابق بقائی -خلیل ملکی - نیز از اذیت و آزارش در زندان توسط توده ای هایادی کند که بقول دکتر مهر دادبهار، حتی در صدد قتل ملکی در زندان بودند:

-«زجر و شکنجه روحی که همزمان سابق من [توده ای ها] بر من تحمیل کرده اند، خیلی کُشنده تر از شکنجه های جسمانی است که (در زندان) به من داده اند و یا می توانند بدهند. من در آنجا در یک محیط کینه و نفرت غوطه ور بودم. از اینکه انسان- تک و تنها- در میان گروهی زندانی باشم که همزمان سابق او بوده اند ولی به او به نظریک دشمن و خیانتکار می نگرند، عذاب الیمی است که تنها کسانی که در معرض آن باشند، به درجه خُردکنندگی آن پی می برند.»^{xxxiii}

نخستین اختلافات بقائی با دکتر مصدق

بهر روایت دکتر بقائی:

-«در جریان خلع ید [از شرکت نفت انگلیس] مابه اسرار زیادی واقف شدیم و احساس کردیم که دارنده نهضت [ملی شدن صنعت نفت] را از مسیر خود منحرف می کنند و وقتی که یقین حاصل کردیم که نمی توانیم جلوی منحرف شدن نهضت را بگیریم، فقط دوراه در پیش داشتیم: یکی راه سکوت و حاشیه نشینی، و راه دیگر: گفتن حقیقت امر به مردم و بجان خریدن همه نوع فحش و فضحیت و اتهام. من و دوستانم به ندای وجدان، راه دوم را انتخاب کردیم. از آن روز، دیگر ما خائن شدیم! رجاه شدیم، چاقو کش شدیم و قاتل شدیم!»^{xxxiii}

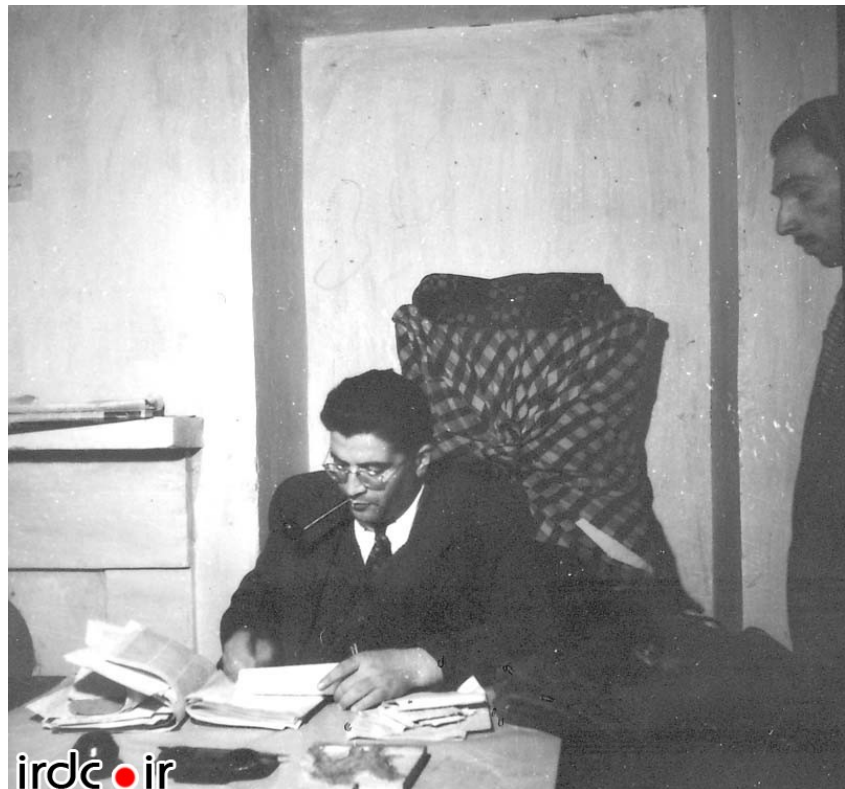
ماجرای کشف «اسنادخانه سدان» در تیرماه 1330 نخستین اختلاف جدی بقائی با دکتر مصدق بود. بر اساس گزارش یکی از کارمندان ایرانی شرکت نفت انگلیس بنام امیر حسین پاکروان مبنی بر انتقال شبانه برخی اسناد و مدارک شرکت نفت انگلیس به خانه ریچار دسدان، نماینده شرکت نفت انگلیس در تهران، دکتر بقائی- بعنوان مسئول سازمان خلع ید در تهران- به ابتکار خود و بدون اطلاع یامشورت دکتر مصدق، محل اختفای اسناد را در خانه سدان کشف و با همکاری نیروهای شهربانی و خصوصاً سرلشکر زاهدی (وزیر کشور دولت مصدق) خانه سدان را تصرف و اسناد را با کمک امیر حسین پاکروان و سایر کارکنان ایرانی اداره انتشارات و تبلیغات شرکت نفت، صورت برداری، ترجمه، طبقه بندی و با دستگاه قدیمی شهربانی- فتوکپی کردند و پس از این مراحل، دکتر مصدق را در جریان امر قرار دادند زیرا بنا به دلایلی، نگران مخالفت دکتر مصدق با تصرف خانه سدان بودند.

پس از مدتی، اسنادی درباره یکی از بستگان نزدیک مصدق کشف و توسط دکتر بقائی به مصدق ارائه شد، ولی وی پرونده را زیر پتوی خود گذاشت و نه تنها از هرگونه اقدامی علیه متهم خودداری کرد بلکه همچنان وی را جزو محرم ترین اطرافیان خود نگاه داشت تا جائی که در سفر به آمریکا بوابی شرکت در شورای امنیت سازمان ملل مذاکره با «مک گی»، معاون وزیر خارجه آمریکا، از وی به عنوان

«مترجم امین» استفاده کرد. برخی از اسنادخارج سدان در دادگاه لاهه برای اثبات حقانیت ایران و محکومیت دولت انگلیس مورد استفاده قرار گرفته بود.^{xxxiv} بخشی از این اسناد توسط دکتر بقائی به اسماعیل رائین سپرده شد که در کتاب *اسرارخانه سدان* منتشر شده اند.^{xxxv}

باین بست مذاکرات نفت و ردپیشنهاد مناسب بانک جهانی، در میان رهبران جبهه ملی تردیدهایی درباره سیاست های دکتر مصدق نسبت به حل «مسئله نفت» پدید آمد و از جمله دکتر بقائی و خلیل ملکی نسبت به آن ابراز تردید و انتقاد نمودند. بقائی-مانند خلیل ملکی- واقع بینی را به داشتن روش انقلابی و قاطع ترجیح می داد و معتقد بود:

- «بعضی ها واقع بینی را با سازشکاری و ماجراجویی، و یا آنارشیزم بودن را با داشتن روح انقلابی اشتباه می کنند... شخص اجتماعی و انقلابی کسی نیست که در تمام موارد، خشن و یک دنده و بدون انعطاف باشد. این خاصیت، علامت ماجراجویی می باشد. شخص انقلابی و یا روش انقلابی در موردی، جدأ قاطع و خشن، و در مورد لازم، ملایم و آرام است ولی در هر حال باید واقع بین باشد. نیروهای مساعد و مخالف را بسنجد و نتیجه عملی اقدامات خود را در نظر بگیرد».^{xxxvi}



دکتر بقائی در دفتر روزنامه شاهد

قیام 30 تیر 1331 و بازگشت مصدق به حکومت-چنانکه گفته ایم-در عین حال، تیری بود بر پیکر نهضت ملی شدن صنعت نفت. محاصره اقتصادی ایران و ناکامی دولت مصدق در حل مسئله نفت، ایجاد آشوب ها و آشفتگی های اجتماعی و کم کاری دولت مصدق در تعقیب و محاکمه عاملان کشتار 30 تیر 1331 و نیز قدرت نمائی های روزافزون حزب توده و تسامح دکتر مصدق با فعالیت های این حزب غیرقانونی، بتدریج، همدلی ها و همبستگی های «جبهه ملی» را دچار پراکندگی و اختلافات گسترده ساخت. مواضع تند و گاه افراطی بقائی درباره محاکمه و مجازات قوام السلطنه، راه هرگونه تفاهم با دولت مصدق را فرومی بست.^{xxxvii} از این گذشته، باتوجه به مبارزات بقائی در ملی کردن صنعت نفت و نقش وی در بازگرداندن مصدق به حکومت در قیام 30 تیر، شاید او امیدوار بوده که در دومین کابینه دولت مصدق

مورد توجه و مشورت بیشتری قرار گیرد، اما ترکیب کابینه دوم و عملکردهای مصدق، بقائی و بسیاری دیگر از رهبران جبهه ملی را مأیوس و سرخورده ساخت. حضور افرادی تندرو یا متمایل به حزب توده (مانند حسین فاطمی) و برخی اعضای «حزب ایران» (مانند مهندس احمدزیرک زاده، مهندس احمدرضوی و مهندس غلامعلی فریور)، یأس و سرخوردگی بقائی را به عصیان و اعتراض مبدل کرد زیرا - چنانکه گفته ایم - «حزب ایران» در سال 1325 با حزب توده و سران فرقه آذربایجان ائتلاف کرده و برخی مواضع «حزب دموکرات کردستان»، «حزب سوسیالیست» و «حزب جنگل» (اجتماعیون) «رانیز در نشریات خود منعکس نموده بود»^{xxxviii}. بقائی در این دوران، مبارزه با حزب توده را امری استراتژیک و اساسی می دانست، موضوعی که باعث آشنائی و همکاری خلیل ملکی با بقائی توسط آل احمد - پس از انشعاب از حزب توده - و انتشار روزنامه «شاهد» و تشکیل «حزب زحمتکشان ملت ایران» بدست بقائی و ملکیدار دیبهشت 1330 شده بود^{xxxix}.

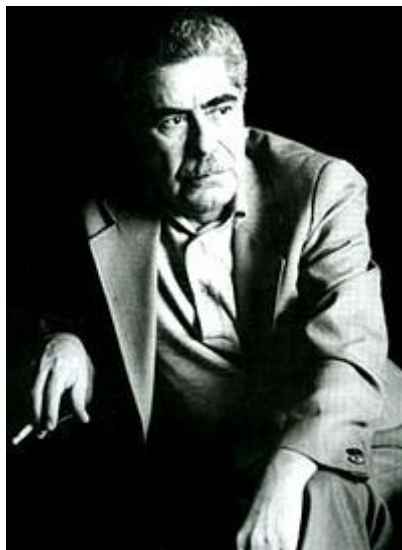
با وجود همه اختلافات و کدورت ها، بقائی تا اواخر سال 1331 بعنوان هوادار دکتر مصدق باقی ماند بطوریکه بهنگام کسب رأی اعتماد مصدق از مجلس، دکتر بقائی - در حالیکه ورق رأی اعتماد خود و علی زهری را به نمایندگان مجلس نشان می داد - گفت:

- «همانطور که گفته ام و نوشته ام، ماهمه به شخص آقای دکتر مصدق رأی اعتماد داده ایم و باز هم رأی می دهیم. این دوروق سفیدبنده و آقای زهری است رأی اعتماد به آقای دکتر مصدق، ولی با «لایحه اختیارات» به این صورتی که مطرح شده است، مخالف هستیم»^{xl}.

دکتر بقائی، صادق هدایت و سعیدی سیرجانی

اقدامات تند و گاه اغراق آمیز بقائی در رابطه با حزب توده با منش روشن فکرانه وی در پیوند با دوستانی مانند صادق هدایت چه مطابقت و پیوندی داشت؟ این پرسش زمانی مهم و برجسته می شود که نویسنده صدیق و شریفی مانند علی اکبر سعیدی سیرجانی با «سی و چند سال آشنائی نزدیک و معاشرت مداوم با دکتر بقائی»، ضمن اشاره به فضیلت اخلاقی وی می گوید:

- «بقائی با همه وجودش از شکنجه گران نفرت داشت تا آنجا که موضوع درس اخلاقش [در دانشگاه] را هم منحصر به تاریخچه شکنجه کرده بود»^{xli}.



سعیدی سیرجانی

سعیدی سیرجانی در مقدمه «**افسانه ها**» نیز که آنرا «به توصیف استاد اخلاق خویش، دکتر مظفر بقائی کرمانی» سروده بود، بلو دیگر ضمن ستایش از دکتر بقائی تأکید می کند:

- «با آشنایی چهل ساله و قریب سی سال دوستی مداوم و مصاحبت دست کم هفته ای یک بار، به من این حق را می دهد که او [دکتر مظفر بقائی] را از اخلاقی ترین رجال سیاسی روزگارمان بدانم»^{xlii}.

در آن زمان، کافه فردوس (در خیابان استانبول) یکی از «پاتوق» های صادق هدایت - بود که بقائی نیز - گاه - در آن ها حضور می یافت^{xliii}. رواج کافه نشینی و بازتاب زندگی شهری در ادبیات داستانی آن دوران، نشانه رونق شهرنشینی، تجدد و نماینده پیدایش طبقه نوینی در جامعه بود و بی تردید، هدایت یکی از نمایندگان و پیشگامان این نوع ادبیات بود همچنانکه در عصر صفوی نیز قهوه خانه ها محل تجمع شاعران و پیشه وران آن عصر بود^{xliiv}. دکتر مظفر بقائی در این باره می گوید:

- «با مرحوم صادق هدایت ما تقریباً در حدود سال 22 آشنا شدیم، به وسیله يكی از دوستان مرحوم علیاصغر سروش که مترجم بود... برنامه مرحوم هدایت هم این بود که بعد از ظهر ها میآمد کافه فردوس مینشست، آنجا دوستانش میآمدند دورش و بعد، از آنجا راه میافتاد. اگر برنامه ای داشت که خداحافظی میکرد و میرفت. و الا به قدم زدن تو خیابان ها و سرکشی به مشروب فروشها و اینها... من هم هر وقت که فرصتی داشتم می رفتم در این برنامه ها شرکت می کردم...»^{xliv}

از کم و کیف دوستی هدایت با بقائی اطلاع چندانی در دست نیست، اما با توجه به وسواس شدید هدایت در دوستی ها و پرهیز او از «**رجاله ها**» به نظر می رسد که صداقت، صمیمیت و ایثار دکتر بقائی باعث دل بستگی و دوستی هدایت با وی بود.

در نظر هدایت، «**رجاله ها**» از جمله «**آدم های بی حیا، پُرو، گدانش و معلومات فروش**»^{xlvi} و نیز مدعیان «سرمین جاوید»، مغالطه گران، پُر مدعا، جاسوسان و زدوبندچی های ادبی بودند که با وقاحتی استثنائی در رسانه های وطنی «افاضه فیض» می کردند و هدایت از آنان بعنوان «**فضله های فرهنگی**» یاد می کرد. از این گذشته، ایران دوستی، اعتقاد به تمامیت ارضی ایران و مخالفت هدایت و بقائی با حزب توده و «فرقه دموکرات پیشه وری» دلایل دیگر دوستی هدایت با بقائی بود^{xlvii}. گفتنی است که پس از غائله آذربایجان و اعتراض و انزوای هدایت از «رفقا»، احسان طبری بانوشتن مقاله ای بنام «**روشنفکر مایوس**»، موجب خشم هدایت گردیده بود^{xlviii}.

بطوریکه گفتیم: در سال 1324 بقائی در کنار تدریس در دانشگاه تهران، مدتی نیز در آموزشگاه ایران شناسی به کار مشغول شد. در این آموزشگاه، زبان های باستانی، تاریخ و زبان ایران باستان، فرهنگ ایران باستان، باستان شناسی و زبان شناسی تدریس می شد و از جمله استادان آن، استاد ابراهیم پورداوود، دکتر ماهیار نوائی، دکتر محمدجوادمشکور و دکتر محمد معین بودند. صادق هدایت نیز در آن دوران به فرهنگ ایران باستان عشق می ورزید و به آموختن زبان و ترجمه برخی متون پهلوی پرداخت^{xlix}. بنابراین، علاقه به فرهنگ ایران باستان حلقه مشترکی بود که هدایت و بقائی را بهم وصل می کرد و باعث غنائی دوستی شان می شد. از این گذشته، وجود نوعی ناسیونالیسم ستیزنده و مهاجم در هدایت و بقائی بر دوستی و رابطه آن دو تأثیر داشت با این تأکید که ناسیونالیسم مهاجم بقائی بیشتر، سیاسی و متوجه انگلیسی ها بود ولی ناسیونالیسم هدایت - اساساً فرهنگی بود و رنگی ضد اسلامی و ضد عربی داشت.

باچنان مشترکات اخلاقی، فکری و فرهنگی، اغراق آمیز نیست اگر بگوئیم که صادق هدایت از شیفتگان دکتر بقائی بود بطوریکه برای شنیدن سخنرانی های آتشینش در مجلس:

- «هدایت برای حضور در لژ تماشاچیان از او [بقائی] بلیط می گرفت یکی - دوبار هم که بقائی در مجلس بست نشسته بود، به دیدار او رفت و برایش شیرینی و گل بُرد»[!]

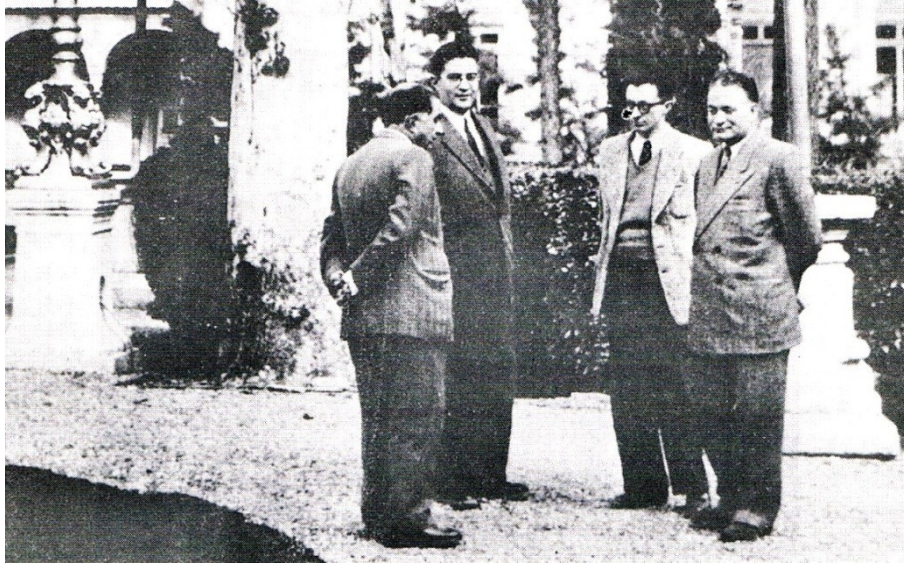
بقائی در نامۀ سرگشاده 3 اردیبهشت 1332 به دکتر مصدق بایادآوری گفتگوی خصوصی شان در شهر لا هه (هلند) می نویسد:

- «آن روز صحبت ما از نویسندگان و ادبای معاصر بود و سخن قهرآبه مرحوم صادق هدایت کشید... راجع به نبوغ ادبی و آثار او توضیحاتی دادم و در آن زمینه خوب بخاطر دارم که به جنابعالی عرض کردم در طول مبارزاتی که کرده ام، پاداش های بزرگی گرفته ام و در اثر توجه مردم به افتخارات زیادی نائل شده ام، ولی از نظر شخصی و احساس خصوصی، بزرگ ترین افتخاری که نصیب من شد، این بود که در هنگام استیضاح من از دولت ساعد، مرحوم صادق هدایت، سه دفعه برای شنیدن استیضاح من در جلسه مجلس حاضر شد. معنای این جمله را کسانی درک می کنند که افتخارشناسانی مرحوم هدایت را داشتند»^{li}.

بقائی در باره این دوستی ها می گوید:

- «... صبح های جمعه يك عده از دوستانم می آمدند منزل ما، يك عده همراه مرحوم صادق هدایت . با او خیلی دوست شده بودیم...»^{lii}.
دکتر نائل خانلری در یادآوری آخرین شب اقامت خویش در تهران به سوی پاریس (1326) تأکید می کند:

- «... حتی شب خدا حافظی. من، هدایت در مهمانی منزل دکتر بقائی حضور داشت... هدایت با دکتر بقائی دوستی می کرد در حالیکه جناح و جبهه بقائی با دوستان سابق او تفاوت زیاد داشت»^{liii}.
جهانگیر تفضلی، روزنامه نگار معروف نیز که بقول خودش: «باهم ه آشنائی و دوستی 12 ساله با صادق [هدایت] در صف چند نفر دوستان نزدیک او نبود» در ذکر «دوستان خیلی نزدیک» و «معاشرینی که بیش از همه با صادق [هدایت] الفت داشتند»، از دکتر بقائی نیز یاد می کند^{liii}.
سال های 1327-1329 سال های پر شور سیاسی در ایران و طلیعه ملی کردن صنعت نفت بود و دکتر بقائی در آن سال ها از چهره های نادر و طراز اول مجلس برای طرح خواست های ملی بشمار می رفت. مسئله نفت، ترور شاه در 15 بهمن 1327، گسترش نفوذ فعالیت های حزب توده و تدارک مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی مشروطیت از جمله رویدادهای مهم سیاسی آن دوران بود. بقائی ضمن استیضاح دولت ساعد مراغه ای در سال 1328 و مخالفت با قرار داد نفتی «گس-گلشائیان»، در نام ه سرگشاده ای به شاه نسبت به تغییر قانون اساسی- شدیداً- انتقاد کرده و به شاه هشدار داده بود تا «نسبت به اطرافیان متملق و مغرض چاپلوسی که پدرش را احاطه کرده و میان او و مردم فاصله انداخته بودند، و اکنون همان اشخاص بداندیش دور او را احاطه کرده اند، هوشیار باشد». بقائی، تصمیم شاه- مبنی بر تشکیل مجلس مؤسسان- را مغایر قانون اساسی مشروطیت و در تناقض با «غیر مسئول بودن مقام سلطنت» خواند و نسبت به «تکوین یک دیکتاتوری» هشدار داده بود^{liii}.
به روایت ساعد مراغه ای: استیضاحی که با سخنرانی های آتشین بقائی، حائری زاده، و مگی علیه قرار داد «گس-گلشائیان» تنظیم شده بود قریب 20 روز در مجلس مورد بحث و گفتگو و مجادله قرار گرفت^{liii}.



صادق هدایت بامظفر بقائی

در هر حال، با سخنرانی های چهار روزه بقائی و مگئی، عُمَر مجلس پانزدهم به سرآمد لایحه پیشنهادی «گس-گلشائیان»، نتوانست از تصویب مجلس بگذرد.^{lvii}

مصطفی فرزانه یکی از دوستان نزدیک هدایت می گوید:

«هدایت در تدوین لایحه استیضاح با بقائی همکاری هائی داشته است»^{lviii}.

م.ف. فرزانه نیز از قول سیروس ذکاء تأکیدی کند که پس از سوء قصد به محمدرضا شاه در 15 بهمن

1327، سخنرانی دکتر بقائی در مجلس را صادق هدایت نوشته است.^{lix}

چنان «همکاری هائی» درست می نمایند نشان می دهد که - برخلاف باورهای رایج - هدایت در آن زمان نسبت به مسائل سیاسی جامعه، حساس بود و به قدر توان خود برای تغییر و بهبود شرایط سیاسی تلاش می کرد. هدایت در اشاره به همین موضوع ملی در نامه 27 فروردین 1328 به شهید نورانی می نویسد:

«یک هفته است که استیضاح دکتر بقائی شروع شده است ولیکن هنوز تمام نشده. خیلی سخت دولت [ساعدا] را به باد انتقاد گرفته. خدا آخر و عاقبتش را به خیر بگذراند! مطالب قابل توجهی مورد بحث قرار گرفته»^{lx}.

در ادامه استیضاح دولت ساعد توسط بقائی، هدایت در نامه 11 اردیبهشت 1328 یادآوری می کند:

«... استیضاح دکتر بقائی ناتمام ماند و بعد هم به عنوان اعتراض حتی از ماده 109 نتوانست استفاده کند»^{lxi}.

به نظر می رسد که در ماجرای کشف «اسناد خانه سیدان» نیز نقش صادق هدایت بی تأثیر نبوده چرا که امیر حسین پاکروان - کارمند شرکت نفت ایران و انگلیس و عامل کشف آن اسناد - از دوستان نزدیک هدایت بوده است. پاکروان پس از مشورت با صادق هدایت و در حضور وی، موضوع اسناد خانه سیدان را بامظفر بقائی مطرح کرده بود.^{lxii}

هدایت در نامه 7 آبان 1328 می نویسد:

«... چند روز است که گوش مان از سروصدای انتخابات فارغ شده. حالا مشغول خواندن آراء هستند. دکتر بقائی فعالیت شدیدی نشان می دهد و تا حالا که مقدار کمی آراء خوانده شده، دومین وکیل تهران است. تابعد چه بشود!»^{lxiii}.

هدایت در بسیاری از نامه هایش به دوست نزدیک خود - حسن شهید نورانی - از روابط صمیمانه اش با دکتر بقائی یاد کرده است، از جمله:

در اواخر سال 1326 می نویسد:

- «چند روز پیش دکتر بقائی را دیدم و شب را با هم گذرانیدیم»^{lxiv}.

درنامه 1 خرداد 1327 می نویسد:

- «دیشب با دکتر بقائی بودم، گفت کاغذی از شما داشته است. خانلری راهم گاه گذاری می بینم»^{lxv}.

هدایت درنامه 20 خرداد 1327 می نویسد:

- «... اما مطلبی که ممکن است به دردتان بخورد این که دکتر بقائی گفت در مجلس مشغول گذراندن

قانونی است که از این به بعد، کتاب ها از حق گمرکی معاف بشود»^{lxvi}.

درنامه 14 مرداد 1327 خطاب به شهیدنورائی می نویسد:

- «دیشب که کاغذها رسید، دکتر بقائی هم اینجا بود. خیلی عرض سلام رسانید. بعد هم رفتیم شمیران

هواخوری کردیم»^{lxvii}.

درنامه 13 شهریور 1327 می نویسد:

- «امروز به سراغ بقائی می روم...»^{lxviii}.

درنامه 8 آذر 27 به شهیدنورائی می نویسد:

- «دیشب خانلری در خانه دکتر بقائی خداحافظی کرد و قرار است امروز صبح با هواپیمای سوئدی [به

پاریس] حرکت کند»^{lxix}.

درنامه 29 دی 1327 می نویسد:

- «... دکتر بقائی قصد مسافرت اصفهان را داشت، دیشب تصمیم گرفت که مراهم با خودش ببرد و شبانه

به خانه او رفتیم. صبح خیلی زود به فرودگاه نزول اجلال کردیم و باتمام زدوبندهائی که کرد، بلاخره

موفق به گرفتن بلیط رسمی نشد. مقداری سبیل چرب کرد و به زور چند وکیل و وزیر، پول بلیط

را پرداخت، اما چیزی که مضحک شد، من از پلّه هواپیمایم بالا رفتم و بانهایت خجالت، مارا از هواپیما

پائین آوردند و همین»^{lxx}.

دکتر احمد فردین نیز در نامه ای از پاریس به بقائی ضمن اعلام خبر خودکشی هدایت یادآوری می شود:

- «هدایت نسبت به جنابعالی اعتقاد خاصی داشت و میان ما، مکرر ذکر خیر سرکاری می شد... آنچه راکه

مخصوصاً در شخص سرکاری ستود، یک نحو به تعبیر خودش - حالت میستیک [عرفانی] شما بود...»

«^{lxxi}

علاقه دکتر بقائی به فرهنگ و ادبیات بعد از 28 مرداد 32 و تبعید و انزوای سیاسی وی نیز ادامه داشت

بطوریکه تشکیل جلسات فرهنگی و دعوت از شاعران، نویسندگان و هنرمندان معروف -

مانند سعید نفیسی، شجاع الدین شفا، محمد حسین شهریار، نادر نادرپور، سیمین بهبانی، فروغ فرخزاد و مرضیه -

از فعالیت های دکتر بقائی بود، جلساتی که - گاه - تا ساعت 3 با مادام ادامه می یافت^{lxxii}. با وجود عدم علاقه

و ارادت دکتر بقائی به احمد فردید، او نیز در این جلسات شرکت می کرد.^{lxxiii}

دکتر مظفر بقائی به عنوان یک روزنامه نگار و روشنفکر مدرن، می کوشید تا سیاست را از دربار

و محافل «خواص» به عرصه بازار و جامعه بکشاند، و از این رو، یکی از کارهای او، ایستادن در میدان ها

و خیابان های شهر تهران و فروش روزنامه «شاهد» بود، کاری که - سال ها بعد - نویسنده و فیلسوف معروف

فرانسوی - ژان پل سارتر - با فروش «لیبراسیون» در خیابان های پاریس انجام داد.^{lxxiv}

یکی از جنبه های مشترک شخصیت بقائی و هدایت، طنزگویی آمیخته ای به هجو و هزل بود که به کلام

آن دو جلوه ای خاص می بخشید، مثلاً، پس از مخالفت بقائی و برخی احزاب جبهه ملی

با حضور افراد حزب توده در مراسم بزرگداشت شهدای 30 تیر و سپس برگزاری آن مراسم در میدان

فوزیه، بقائی در طنزی گزنده بنام «استدلال منطقی» در این باره نوشت:

- «... شاید میدان فوزیه گورستان پیشه وری است»!!^{lxxv}.

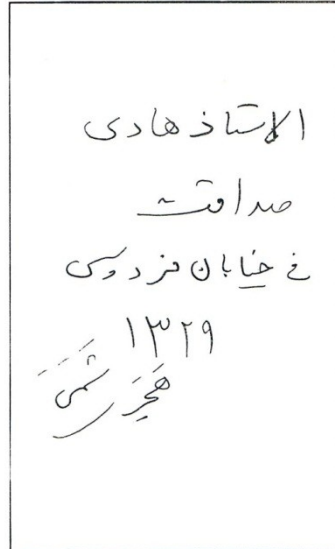
و یا وقتی روزنامه «شاهد» توقیف شد و به جای آن، روزنامه «عطار» منتشر گردید، بقائی در زیر کلیشه آن

نوشت:

- «این روزنامه ارگان خریداران قندوشکر به قیمت بازار سیاه است!».

جنبۀ طنز آمیز هدایت- اما در کتاب «*البعثة الاسلاميه الى البلاد الفرنجيه*» به اوج می رسد.^{lxxvi} هدایت- که کتاب «*توپ مروارید*» را ابتداء بانام مستعار «*هادی صداقت*» منتشر کرده بود- در پشت عکسی به دکتر بقائی، باطنزی شیرین چنین نوشته بود:

«*الاستاذ هادی صداقت فی خیابان فردوسی*
1329 هجری شمسی»



دستخط صادق هدایت

ویا بر روی جلد کتاب «*سگ و لگرم*» خطاب به دوستش (م.ف. فرزانه) نوشت:
«*چون این کتاب را شخصی در شرط بندی بُرد، سگ خور کرد*».^{lxxvii}

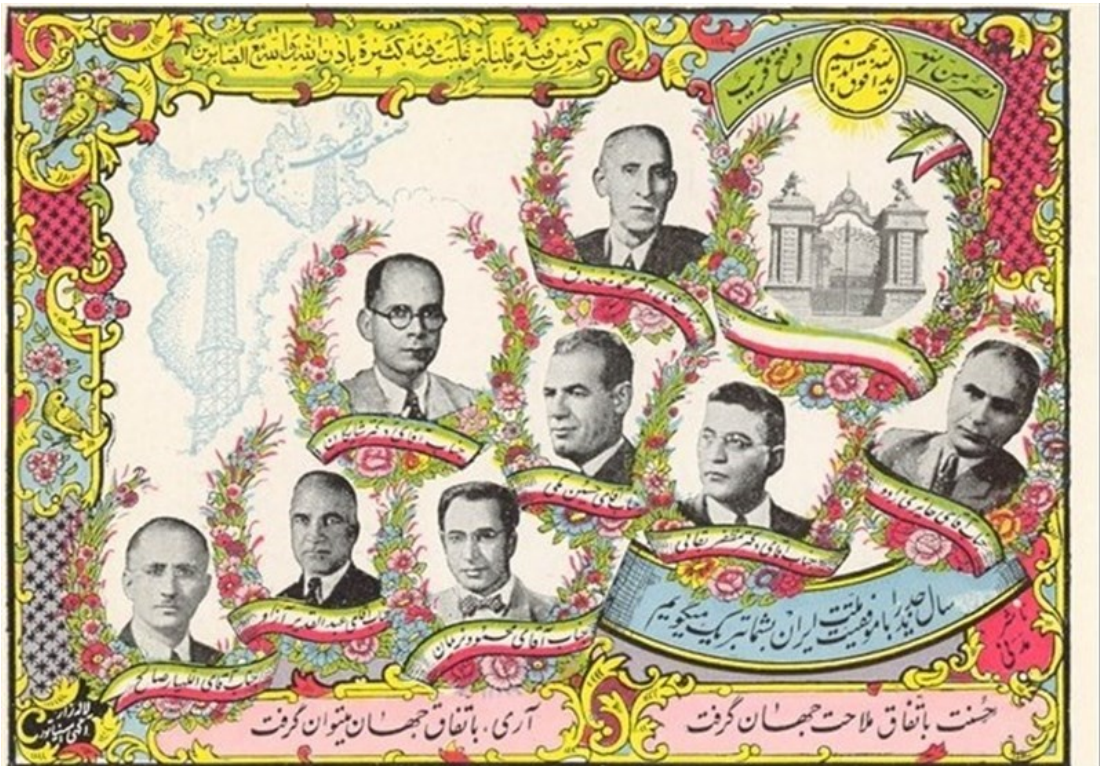
بقائی و مخالفت باخط سیاسی حسن آیت

حضور ناپایدار سید حسن آیت در حزب زحمتکشان دکتر بقائی و سپس اخراج وی از آن حزب و تحوّل شخصیت وی بعنوان یکی از ایدئولوگ های جمهوری اسلامی در تدوین اصل «*ولایت فقیه*»، بار دیگر، دکتر بقائی را آماج تیرهای تهمت و تکفیر مخالفان سنتی وی قرار داد. آنچه که در این میان- آگاهانه یا ناآگاهانه- نادیده ماند، فقدان فاصله گذاری و تفاوت بین سال های فعالیت حسن آیت و جایگاه سیاسی وی در حزب زحمتکشان دکتر بقائی است.
نگارنده در سال های 54-56، بهنگام تحصیل در دانشکده حقوق دانشگاه ملی، حسن آیت را در مقام مدرّس زبان عربی دانشکده حقوق، دیده و با وی گفتگوهای داشته است. دغدغه اساسی حسن آیت در آن سال ها دغدغه دین و روحانیت بود.^{lxxviii} و در این راه چنان افراط می کرد که حتی نهضت آزادی را «*فاقد جوهر اصیل اسلامی*» می دانست و مهندس مهدی بازرگان را «*مُلا مهندس*» می نامید.^{lxxix}
بقائی- مانند خلیل ملکی- در سال 1339 باشاه ملاقات کرد.^{lxxx} با توجه به رونق دوباره فعالیت احزاب سیاسی در سال های 1340، حزب زحمتکشان به رهبری دکتر بقائی نیز- در کنار جبهه ملی- وارد مبارزات سیاسی شده بود. لذا، حسن آیت - پس از سال ها «*شیفتگی به دکتر بقائی*» - در سال 1339 به حزب زحمتکشان دکتر بقائی پیوست تا بتواند بر روند تصمیم گیری ها و مواضع غیر اسلامی دکتر بقائی در حزب تأثیر بگذارد.^{lxxxi}

بقائی-مانندخلیل ملکی- بااصلاحات ارضی و اجتماعی شاه موافق بود^{lxxxii} و لذا نه تنها در در فراندوم 6 بهمن 1341، افراد حزب زحمتکشان را از مخالفت با آن منع کرد بلکه در تلگرافی به شاه، «پیروزی اعلیحضرت در فراندوم» را به وی تبریک گفته بود. دکتر بقائی مانند دکتر علی دیوشلی و دیگر رهبران فکری حزب، معتقد به جدائی دین از سیاست بود. به روایت آیت:

«آقای دیوشلی می گفتند دین از سیاست جداست و روحانیون هم نوکران انگلیس هستند و هیچگاه وارد میدان سیاست نخواهند شد و از من [آیت] که می گفتم: این فکر، یک فکر استعماری است، ناراحت شده بودند و حتی این جمله را توهینی نسبت به خود تلقی کرده بودند»^{lxxxiii}.
 باچنان باوری، بقائی و حزب او در قبال شورش 15 خرداد آیت الله خمینی، بقول آیت «در سکوت مرگبار فرورفته بود»^{lxxxiv}.

بنابر این، با توجه به باورهای عرفی (سکولار) بقائی و تحصیلات وی در فرانسه، نزدیکی بقائی به آیت الله کاشانی ناشی از یک «گرایش اجتماعی» به منظور کسب پایگاه اجتماعی در مبارزه بونده ناشی از یک اعتقاد مذهبی و فلسفی، همچنانکه اتحاد دکتر مصدق با آیت الله کاشانی و تقرب وی به مراجع بزرگ شیعه و توسل مصدق به آیات قرآنی و مفاهیم اسلامی و «سیدالشهدا» نیز ناظر بر همین «گرایش اجتماعی» بود^{lxxxv}.



پوستر جبهه ملی در انتخابات دوره شانزدهم مجلس



دکتر مصدق و آیت الله کاشانی

اختلافات دکتر بقائی بامصدق در دوران ملی شدن صنعت نفت- شاید محملی برای مخالفت شدید حسن آیت بامصدق بود^{lxxxvi}، و این امر شاید یکی از دلایل گرایش آیت به بقائی و حزب زحمتکشان ملت ایران به شمار می رفت، اما باورهای اسلامی آیت با اندیشه های اساساً سکولار مصدق و بقائی بسیار متفاوت بود. از این گذشته، حسن آیت معتقد به سرنگونی رژیم سلطنتی و مبارزه مسلحانه با حکومت شاه بود^{lxxxvii}، در حالیکه هم مصدق و هم بقائی و حزبش، به قانون اساسی مشروطیت و فادار و معتقد به مبارزات مسالمت آمیز و پارلمانی بودند^{lxxxviii} به همین جهت، با وجود «ملاقات برخی علمابادکتر بقائی...» برای اعتراض به دستگیری خمینی و تأیید مرجعیت وی^{lxxxix}، بقائی در مخالفت با شورش 15 خرداد 42 آیت الله خمینی در تمام جلسات حزبی اعلام کرده بود: هیچ فردی از افراد حزب زحمتکشان حق ندارد در جریانات اخیر [15 خرداد 42] شرکت کند^{xc}، «اگر کسی از افراد دستگیر یا کشته شود هیچ گونه مسئولیتی متوجه حزب نخواهد بود... هر کس گرفتار شود منسر قبرش فاتحه هم نخواهم خواند.»^{xci}

آیت در 3 آذر ماه 1342 در نامه 94 صفحه ای معروف خود به دکتر بقایی، وی را «مردی پاک، درست و شجاع»، «کاوه زمان» و حزب زحمتکشان را «تنها جمعیت باصلاحیت برای نجات ایران» دانستولی از بی اعتنائی حزب زحمتکشان به روحانیت و شعائر اسلامی انتقاد کرده بقائی توصیه نمود:
- «در مرامنامه (حزب زحمتکشان) حتماً باید بعضی از اموری که جنبه مذهبی دارد و موجب جلب افراد مذهبی می شود گنجانده می شود و نیز به مذهب اسلام و اجرای قوانین مذهبی اشاره گردد تا ضمن اینکه عده ای بدین وسیله به ما می گروند در آینده هم از حربه دین بر علیه ما استفاده ای نتوانند بکنند... ماهنوز چوب بعضی مقالات ضد مذهبی خلیل ملکی را می خوریم. باید در آینده شدیداً از چنین اموری بپرهیزیم... ما باید از نیروی روحانیون حداکثر استفاده را بکنیم. بیشتر با آنها و مردم متدین مراد داشته باشیم. یقیناً به موفقیت ما کمک شایانی خواهد کرد.»^{xcii}

آیت در این نامه مفصل، ضمن اشاره کنایه آمیز به «اعمال خلاف مذهب دکتر بقائی» تأکید کرد:

- «تظاهر به بعضی اعمال که با ظواهر مذهب [اسلام] و شعایر مورد قبول اکثریت مردم، مغایرت داشته باشد به ویژه از طرف عده ای که سمت رهبری دارند [اشاره به بقایی] مذموم تر و ناپسندیده تر است.»^{xciii}

بقائی-که قبلاً حسن آیت را «کج فکر»، «ناپخته» و «احساساتی» نامیده بود-^{xciv}، در پاسخی کوتاه و خشک^{xcv} «آب پاک روی انتظارات حسن آیت ریخت»^{xcvi} و نه تنها خواب و خیالات حسن آیت برای «اسلامی کردن حزب زحمتکشان» را بر باد داد، بلکه چندی بعد، موجب اخراج آیت از آن حزب گردید^{xcvii}.



1332: دکتر بقائی در جمع برخی از هواداران حزب زحمتکشان ملت ایران

حزب توده در آستانه قدرت سیاسی!

ترکیب کابینه دوم مصدق، بیرون گذاشتن بقائی از دایره قدرت و مامشات مصدق در قبال حزب توده، این گمان اغراق آمیز را در بقائی دامن زد که مامشات با این حزب غیر قانونی موضوعی استراتیژیک برای وحدت مصدق با حزب توده می باشد چنانکه در آخرین دیدار خود با مصدق، بقائی ضمن یادآوری سرنوشت «دکتر بنش» و «مازاریک» در «ائتلاف باتوده ای های چکسلواکی»، مصدق را از همکاری با حزب توده بر حذر داشت و گفت:

- «جناب عالی به اندازه «بنش» وطن پرست هستید. تحصیلات شما هم در یک کشور بوده، چون او هم دکتر حقوق از سوئیس بود ولی به صرف اینکه او 60-70 سال هم در قلب اروپا زندگی کرده بود، جناب عالی باید تصدیق بفرمائید که احاطه او به سیاست جهانی بیش از شما بوده است، معذک، فریب خورد و مملکت خود را به نابودی کشید»^{xcviii}.

سندی محرمانه از ساختار درونی حزب توده نشان می دهد که در آن هنگام در تشکیلات حزب توده بخشی بنام «شعبه احزاب» وظیفه داشت تا با نفوذ در سازمان های سیاسی رقیب (مانند جبهه ملی، حزب ایران، حزب پان ایرانیسم، حزب زحمتکشان و...)، ضمن خبرگیری از مباحثات و مسائل درونی این احزاب، باعث ایجاد نفاق و دوستی آنها گردد^{xcix}. اینکه نفوذ حزب توده در اطرافیان و نزدیکان دکتر مصدق تا چه حد باعث اختلاف مصدق و بقائی و مگئی شده بود، اطلاع دقیقی در دست نیست اما می دانیم که مثلاً مهندس غلامعلی فریور - از اعضای برجسته حزب توده - شاید به دستور حزب، در «حزب ایران» نفوذ کرده بود - در واقع - خط حزب توده را در بخش مهمی از جبهه ملی به پیش می برد^c. به پیشنهاد مهندس فریور بود که حزب ایران در سال 1325 با حزب توده ائتلاف کرده بود^{ci}.

بدین ترتیب، در دومین دوره زندگی سیاسی، بقائی با مقالات و مخالفت‌ها و اعتماد به نفسِ اغراق آمیزش—عملاً—در چند جبهه می‌جنگید و این امر باعث شد تا وی بدون محاسبه نیروهایش، سرانجام، مغلوب حملات و هجوم‌های مخالفان خود—خصوصاً حزب توده—گردد.

یافشاری مصدق برای توبیخ دکتر بقائی به اتهام توهین به دکتر ملک اسماعیلی، معاون وزارت دادگستری در پیوند با «کم‌کاری درباره کشته شدگان 30 تیر» (در جلسه 11 آذرماه 1331 مجلس)، مخالفت‌های تند بقائی با مصدق در مورد لایحه «کسب اختیارات فوق العاده» و خصوصاً با «قانون امنیت اجتماعی»^{cii}، وجود نام یکی از وابستگان نزدیک دکتر مصدق در «اسنادخانه سدان» بوی تفاوتی وی در این باره و نیز تسلط و توصیه‌های افراد متمایل به حزب توده به مصدق^{ciii}—بتدیح—بقائی را به دشمنی دکتر مصدق بدل ساخت. بقائی «قانون امنیت اجتماعی» را «بدتر از یاسای جنگیزی» می‌نامید و آن را زمینه‌ساز سرکوب مخالفان و استقرار استبداد و اختناق در آینده می‌دانست^{civ}.

این مخالفت‌ها نمی‌توانستند مورد موافقت خلیل ملکی باشد. ملکی—که از تازه از تازیانه‌های تهمت و تخریب حزب توده—در جریان انشعاب—سر بلند کرده بود، با وجود انتقادات و هشدارهایش به مصدق—خصوصاً درباره خطر استیلاي حزب توده بر ایران—^{cv} تا آخرین لحظه به مصدق وفادار ماند بطوری که در آستانه 28 مرداد 32 به مصدق گفته بود:

«آقای مصدق، این راهی که شما می‌روید، بسوی جهنم است ولی ما تاجهنم نیز باشما می‌آئیم»^{cvi}. جدائی خلیل ملکی از مظفر بقائی و «حزب زحمتکشان ملت ایران» (مهرماه 1331) و ترک و طرد بسیاری از نیروهای جبهه ملی، بقائی را منزوی ساخت. رویدادهای 9 اسفند 31 تا 28 مرداد 32 بازتاب این تلاش‌ها و تلاشی‌ها است.

پس از 28 مرداد 32 در حالیکه دکتر مصدق—به عنوان فرمانده جنگ و وزیر دفاع—معتقد بود: «حزب توده حتی یک تفنگ نداشت»^{cvi}، کشف سازمان نظامی حزب توده و امکانات حیرت‌انگیز آن^{cvi} حتی «رهبران دیرباور جبهه ملی» را نیز دچار وحشت و حیرت ساخت^{cix} و نگرانی‌ها و پیش‌بینی‌های بقائی—درباره خطر استیلاي حزب توده بر ایران—را تأیید کرد^{cx}. مهندس زیرک زاده، یکی از رهبران جبهه ملی—بعدها—گفت:

«مرا عقیده بر این بود که از اواخر سال 1324 تا مرداد 1332 حزب توده هر وقت می‌خواست می‌توانست با يك کودتا تهران را تصرف کند...»^{cx}. متروخین، عضو بلندپایه «ک.گ.ب.» و بایگان ارشد آن سازمان، نشان داده که در فاصله سال‌های 1340-1350 دولت شوروی از طریق عوامل خود—از جمله حزب توده—اقداماتی برای انجام کودتای ترور محمد رضا شاه صورت داده بود^{cxii}.

جمیل حسنی، پژوهشگر جمهوری آذربایجان نیز یادآوری می‌شود که در سال 1324 حزب توده با طرحی برای انجام کودتای نظامی و «بیماران مراکز دولتی، ارتشی و مجلس توسط خلبانان هوادار حزب توده» در سودای استقرار حکومتی وابسته به شوروی بود^{cxiii}، موضوعی که در زمان دولت دکتر مصدق با توجه به قدرت‌گیری حیرت‌انگیز شبکه نظامی حزب توده از اولویت و اهمیت بیشتری برخوردار گردیده بود.

با چنان سودائی برای کسب هژمونی یا سلطه سیاسی، از اسفندماه 1331 تا مردادماه 1332 بر اندازی سلطنت و استقرار «جمهوری دموکراتیک توده‌ای»، هدف اساسی حزب توده بود بطوریکه شعار «ما شاه نمی‌خواهیم! برچیده باد این سلطنت!» شعار محوری و برجسته نشریات حزب توده بود^{cxiv}.

حزب توده، آشوب‌های خیابانی و ارادل و او باش!

دوران 28 ماهه حکومت دکتر مصدق را شاید پر آشوب‌ترین دوره سیاسی بعد از مشروطیت نامید و هم از این رو است که محمد علی موحد—بدرستی—آنرا «دوران ترور آشوب» نامیده است^{cxv}.

حزب توده بخاطر قدرت سیاسی- تشکیلاتی اش، در عرصه سیاست ایران خود را «نیروی اول» می دانست که در رویدادهای مهم سیاسی، می باید «حرف اول» را بگوید. با این باور، حزب توده، خود را همسنگ ملت ایران می دانست و حل مسئله نفت را مشروط به «پیروزی حزب ما، یعنی ملت ایران» می دانست.^{cxvi} با این اعتقاد عراق آمیز، از آغاز نهضت ملی شدن صنعت نفت، رهبران حزب توده امید و علاقه ای به «دولت وابسته به امپریالیسم دکترا مصدق» نداشتند و لذا در سراسر آن دوران- با ایجاد اعتصابات و آشوب ها و حادثه آفرینی های خیابانی^{cxvii}- ضمن گسترش روحی خشونت و تخریب و ستیز در جامعه، در صدد بودند تا در اذهان دولت های غربی- خصوصاً آمریکا- دکترا مصدق را به «ضعف و ناتوانی در اداره جامعه» متهم کنند. این حادثه آفرینی ها «شیخ کمونیسم» را در اذهان دولتمردان آمریکا تقویت می کرد.^{cxviii} و در شرایط حساس مذاکرات نفت در آمریکا، دکترا مصدق را در برابر دولت آمریکا بسیار آسیب پذیر می نمود. از جمله این آشوب ها و حادثه آفرینی های حزب توده می توان به رویداد خونین 23 تیر 1330، وقایع 7 و 8 آبان 1330، 14 آذر 1330، 8 فروردین 1331 و اعتصابات بزرگ بعد از 30 تیر 1331 اشاره کرد.^{cxix}

حزب توده در *نشریح تعلیماتی خود* (شماره 12) به هواداران حزب توصیه کرده بود:

- «توده ها وقتی حرف ما را می پذیرند که تجربه روزانه هم م وید آن باشد. وقتی که برقراری حکومت نظامی در خوزستان، 23 تیر، 14 آذر... سازش با بانک بین المللی سخنان ما را درباره مصدق و دارودسته اش تأیید کرد... حوادث بهترین مددکار ما هستند... باید حوادث بیدارکننده را آفرید و جبهه ملی را در برابر آن قرار داد و ما می توانیم این کار را بکنیم... پس اگر می خواهیم جبهه ملی را رسوا کنیم باید او را به میدان عمل بکشیم...»^{cxx}

باچنان « رهنمود»ی، حزب توده - که بعد از ماجرای سوء قصد به شاه (15 بهمن 1327) هنوز غیرقانونی بود- در لباس سازمان ها و تشکل های صنفی و سندیکائی مبارزات گسترده ای علیه دولت مصدق سازمان می داد. برای نمونه: در تظاهرات « دو چرخه سواران صلح دوست » وابسته به «جمعیت هواداران صلح» در 14 تیر ماه 1330 شعارهای تظاهرکنندگان صلح دوست چنین بود:

- اعدام ماک آرتور، فرماندار نظامی آمریکادر ژاپن

- اخراج مستشاران آمریکائی از ایران

- به رسمیت شناختن چین کمونیست



تظاهرات «دوچرخه سواران صلح دوست» هواداران حزب توده، تهران، خیابان شهباز شمالی

این شعارها باعث خشم و مخالفت هواداران احزاب و گروه های غیر کمونیست شد که در نتیجه آن تعدادی مجروح گردیدند. در قطعنامه پایانی «دوچرخه سواران صلح دوست» ضمن اعلام تظاهرات آینده در 23 تیرماه (بهنگام ورود هریمین، فرستاده مخصوص دولت آمریکا برای حل مسئله نفت) هشدار داده شده بود:

- «اگر بار دیگر چنین حمله ناجوانمردانه ای تکرار شود، مشت محکم کارگران و جوانان و نفرت کلیه مردم شرافتمند تهران دهان یاره گویان را درهم خواهد شکست»^{CXXI}.

بابک امیر خسروی - که خود از مسئولان اصلی تظاهرات های حزب توده در آن زمان بود - درباره تظاهرات غیر قانونی حزب توده در 23 تیر 1330 یادآوری می شود:

- «به واحدهای حزبی و سازمان جوانان [حزب توده] آموزش داده بودند که چوب های پلاکارد و پرچم ها را طوری تهیه کنند که بتوان از آن ها در موقع مقتضی! بجای چماق استفاده کرد. بسیاری از شرکت کنندگان در جیب های خود فلفل و پنجه بوکس و چاقو و وسایل مختلف ضرب و جرح آماده داشتند. اعضای حزب [توده] و به ویژه سازمان جوانان برای انتقام کشی و نشان دادن ضرب شست، مغز شونی شده بودند»^{CXXII}.

انور خامه ای نیز درباره «علل واقعی حادثه آفرینی های حزب توده» یادآوری می کند :
 - «اغتشاش در کارخانه ها و دبیرستان ها و دانشگاه، اغلب بدین سان پدید می آمد که توده ای ها به مصدق و جبهه ملی حمله می کردند و آنها را نوکر انگلیس و آمریکا می خواندند و در نتیجه؛ خشم طرفداران مصدق را برمی انگیزتند و حادثه، آفریده می شد! به موازات این حوادث، حزب توده از هر فرصتی استفاده می کرد برای اینکه میتینگ و راه پیمائی به راه اندازد. اگر زود خوردی، گشت و گشتاری، خونریزی پیش آمد، که هوالمطلوب. اگر نیامد که قدرت خود وضعف حکومت مصدق را نشان داده است، مثلاً در اوایل آبان [1330]، به هنگام سفر مصدق به آمریکا، «سازمان دانشجویان و دانش آموزان حزب توده» علیه مظالم انگلستان در مصر، راه پیمائی به راه انداخت و با وجود اینکه شهربانی آنرا ممنوع اعلام کرده و گفته بود از آن جلوگیری خواهد کرد و مسئولیت هر حادثه ای متوجه مسئولان سازمان مزبور است، [حزب توده] از انجام آن چشم پوشی نکرد و اگر خودداری پلیس و طرفداران جبهه

ملی-به علت غیبت مصدق و توصیه او به حفظ آرامش- نبود، مسلماً حوادث 23 تیر تجدیدی شد، کماینکه با وجود این خودداری و گذشت هواداران جبهه ملی و دولت، دانشجویان و دانش آموزان توده ای از تحریک و اخلاص دست برداشتند و کارر ابعائی کشاندند که شورای دانشگاه، یعنی رؤسای دانشکده ها و نمایندگان استادان را مدت 10 ساعت در یکی از اطاق ها زندانی کردند که منجر به تعطیلی دانشگاه شد... [بدنبال] تعطیلی دانشگاه، این بار، «سازمان دانشجویان و دانش آموزان» اعلام کرد که در 14 آذر [1330] بعنوان اعتراض علیه تضيیقات دولت و تعطیلی دانشگاه، میتینگ و راهپیمائی برپا خواهد داشت. با آنکه شهربانی از 3 روز پیش مکرر اخطار کرد که از این تظاهرات جلوگیری خواهد نمود و مسئولیت هر اتفاقی که بیافتد بر عهده تظاهرکنندگان است و با آنکه معلوم بود بعضی عناصر و سازمان ها-چه در داخل جبهه ملی و چه خارج از آن- خود را آماده مقابله با حزب توده و ضرب شست نشان دادن به آن می نمایند، با وجود تمام اینها، حزب توده از راه پیمائی صرف نظر نکرد و حوادث 23 تیر (1330) تقریباً تکرار شد. توده ای ها از دانشگاه حرکت کردند و تابهارستان اتفاقی نیافتاد. ابتدای خیابان اکباتان، شعارهائی علیه جبهه ملی و حزب زحمتکشان [دکتر بقائی] دادند و با عده ای از هواداران این حزب و جبهه ملی درگیر شدند و چوب و چماق بکار افتاد. هنگامی که پلیس برای جلوگیری از منازعه مداخله کرد، ز دو خوردمیان پلیس و توده ای ها آغاز گردید، اما- این بار- پلیس چون قبلاً به او دستور داده شده بود که در صورت مورد حمله قرار گرفتن از خودش دفاع کند، به تیراندازی پرداخت و در نتیجه 5 نفر کشته و بیش از 200 نفر زخمی شدند و توده ای ها شکست خوردند و فرار کردند. در پی هزیمت و فرار آنها، گروه های مخالف که تشجیع شده بودند، در خیابان ها به راه افتادند و با دادن شعارهائی به نفع دکتر مصدق و جبهه ملی، به نهب و غارت باشگاه ها و موسسات هوادار حزب توده پرداختند...» ^{CXXIII}

انور خامه ای درباره تحریک حزب توده برای حادثه آفرینی ها به شیوه ای اشاره می کند که می توان آنرا به «میتینگ های زنجیره ای» تعبیر کرد:

- «... روش آژیاسیونی که این دستگاه [رهبری حزب توده] پیش گرفته بود، کاملاً این حقیقت را آشکار می سازد. این روش را می توان چنین خلاصه کرد: تصادم و زد و خورد میان دستگاه حکومتی و اعضاء و متمایلین حزب توده، هر قدر ممکن است وسیع تر، زیادتر و شدیدتر شود. اکنون دیگر برای حزب توده کافی نیست که چند هفته صبر کند تا یک حادثه قابل استفاده- مانند 23 تیر و 14 آذر- پیدا کند بلکه باید هر روز و در هر روز چندبار نظیر آن حوادث را- منتهای به مقیاس کوچک تر- به مردم نشان دهد. بهمین مناسبت، تاکتیک «میتینگ های ناگهانی» اتخاذ شد. این «میتینگ های ناگهانی» چنین است که در سر چهارراه ها و مراکز تجمع مردم، بطور ناگهانی ولی بانقشه قبلی، یکی از اعضاء حزب [توده] که چند نفر دیگر از اعضاء آن [حزب]، اطراف وی را گرفته اند- شروع به سخنرانی انتخاباتی می کند. البته این سخنرانی ها حملات علنی و دشنام به رهبران جبهه ملی یعنی دکتر مصدق و آیت الله کاشانی است. بدیهی است که عناصر وابسته به دستگاه حکومتی یا مخالف حزب توده هم که در همه جا هستند و منتظر چنین حوادثی می باشند- به آنها حمله می کنند و زد و خورد در می گیرد...» ^{CXXIV}

خامه ای درباره حادثه آفرینی حزب توده در 8 فروردین 1330 از قول یکی از مسئولان آن حزب می گوید:

- «هفته جهانی جوانان دموکرات از روز اول فروردین تا هفتم در کانون [جوانان حزب توده] باشکوه و برنامه مجلل اجرا شد. هزاران جوان پسر و دختر به کانون رفت و آمد می کردند و برنامه ها و وارپته های مختلف تماشا نمودند و قرار شد روز آخر، جشن میتینگ اختتامیه در میدان فوزیه داده شود. از صبح روز میتینگ بین افراد انتظامات بسته های نمک و فلفل که مخلوط شده و در کاغذ بسته شده بود- پخش گردید که برای مقابله با افراد مخالف و مأمورین انتظامی، از آن استفاده نمایند. چوب های کوچک به مقدار زیادی برای زد و خورد تهیه شده بود و از شب قبل، عده ای در کانون جوانان، چوب می بُریدند، ظاهراً برای دسته پرچم و باطناً برای نزاع. چوب هائی به قطر 5 سانتیمتر و به بلندی 30 سانتیمتر... همان شب، نادر شرمینی [مسئول سازمان جوانان حزب توده] که مخفی بود، آخر شب بطور ناشناس به کانون می آید و کار تهیه فلفل نمک و بریدن چوب ها را از نزدیک- شخصاً- کنترل می

نماید...صبح روز 8 فروردین، ارسال پوریا-که مسئول کلی انتظامات بود-به مسئولین کمیته های محلی به نسبت اعتمادی که به آنها داشت-دستور شرمینی را ابلاغ می کرد، مثلاً به تربتی-مسئول محل 4-می گفت: «محسن! امروز باین چوب ها و فلفل نمک ها کارداریم و باید-جداً-پوزه پلیس و مخالفین بخاک مالیده شود. تربتی جواب داد: حتماً از پیروزی احزاب مخالف بر صفوف خودمان جلوگیری خواهد شد و ارسال پوریا اضافه کرد: «نه! نفهمیدی! کاوه (شرمینی) دستور داده است به هر نحوی شده، امروز باید دعوا بشود، زد و خورد بشود...»... این جملات هنوز در گوش من طنین انداز است... در این حادثه آفرینی 2 نفر کشته و بیش از 50 نفر زخمی شدند... همین امر، مدرک جدیدی برای اثبات «آزادی گشی» و «نوکر استعمار بودن» دکتر مصدق به دست حزب توده داد ^{CXXV}.

امیر تیمور کلالی-سرپرست موقت وزارت کشور دولت مصدق-در اشاره به رویداد خونین 23 تیر بهنگام سفر «هریمن»-از اهمال دکتر مصدق در جلوگیری از این تظاهرات «به معاذیر باطلی که دموکراسی اجازه نمی دهد» انتقاد کرده بود ^{CXXVI}.

سندی محرمانه از رکن دوارتش [سازمان اطلاعات و امنیت ارتش] بتاریخ 16 فروردین ماه 1331 روحی تهاجمی بین هواداران حزب توده- بعد از تظاهرات خونین 8 فروردین- را چنین گزارش کرده است:

«جریان 8 فروردین هیچگونه تزلزلی در روحی توده ای ها ایجاد نکرده تا آنجا که بعضی ها اعتراض نموده و خواستار شده اند که عده ای از سران نظامی و شهربانی را- که همه در اینگونه جریانات شرکت دارند- از بین ببرند و تقاضا کرده اند که حزب [توده] نارنجک در اختیارشان بگذارند، اما به همه پاسخ داده شد که صبر کنند، زیرا اینگونه عملیات موقتی- فعلاً- به ضرر ما تمام می شود» ^{CXXVII}.

از این هنگام صفحات نشریات و روزنامه های حزب توده، سرشار از دشنام و ناسزا به دکتر مصدق بود ^{CXXVIII}.

در چنان شرایطی، مخالفت و ممانعت سرسختانه بقائی از حضور هواداران حزب توده در مراسم بزرگداشت شهدای 30 تیر و میانجیگری «مؤتلفین محرمانه با حزب توده» (یعنی دکتر فاطمی، مهندس احمدزیرک زاده، مهندس احمد رضوی و مهندس غلامعلی فریور) در این باره، و در نتیجه، لغو استثنائی مقررات حکومت نظامی در تهران توسط دولت مصدق برای برگذاری مراسم حزب توده در میدان فوزیه، اختلافات موجود در درون جبهه ملی را بیشتر کرد. دکتر بقائی - در حالیکه در بیمارستان بستری بود- کوشش «مؤتلفین محرمانه» برای حضور حزب توده در مراسم بزرگداشت شهدای 30 تیر را «توطیء حزب توده» نامید. او در پیامی خطاب به «مردم رشید تهران» تأکید کرد:

«مانباید اجازه دهیم رستاخیز درخشان ملت ایران، رنگ اجنبی پرستی بخورد. مانباید به نوکران کمینفرم فرصت بدهیم که مزار شهیدان راه آزادی، صحرای تاخت و تاز سیاست های خاتمان بر باده اجنبی شود... شمار بروید، مقاومت کنید! بیگانه پرستان را- و لولبار یختن خون باشد- از مقبره مقدس جانبازان راه آزادی و استقلال برانید» ^{CXXIX}.

بقائی در مقاله دیگری یادآوری نمود:

«...باید بدانیم که سازش با دشمنان ملک و ملت- با افرادی که خود را فروخته و هدف و آمال و بهشت خود را در ماوراء مرزهای ایران یافته اند، ابداً ممکن نیست...» ^{CXXX}.

بدین ترتیب، در شرایطی هیجانی و سرشار از احساسات که مرزهای «آزادی» و «آشوب» بهم ریخته بود و در نظر بسیاری از سران جبهه ملی، حزب توده از دشمنان اصلی و استراتژیک ملت ایران به شمار می رفت، گروهی از افراد و سازمان های هوادار دکتر مصدق- از جمله افراد حزب زحمتکشان دکتر بقائی، پان ایرانیست های داریوش فروهر، هواداران آیت الله کاشانی و چند حزب سیاسی دیگر برای مقابله با نیروهای سازمان یافته و منسجم حزب توده از برخی «اراذل و اوپاش» استفاده کردند، شیوه نادرست و ضد دموکراتیکی که در جامعه نامتعارف آن زمان، «متعارف» می نمود:

نگاهی به برخی نشریات جبهه ملی نشان می دهد که بسیاری از رهبران جبهه ملی-از جمله: دکتر علی شایگان، حائری زاده، یوسف مُشار، دکتر معظمی و مهندس حسینی در مراسم افتتاح باشگاه شعبان جعفری شرکت و سخنرانی کرده و «از پیشرفت باشگاه شعبان جعفری اظهار قدردانی نموده اند»^{cxxxii}.

روزنامه نگار برجسته ای یادآوری می کند که در تحصن هواداران دکتر مصدق در مجلس شورای ملی- و نیز در شورای شهر تهران، از اراذل و اوباشی مانند شعبان جعفری، رمضان یخی، طیب حاج رضائی، غلام دده، اکبر سیاه و دیگران با بستنی و شربت و شیرینی پذیرائی می شده است^{cxxxiii}.

از سوی دیگر: مانند هر جنبش پوپولیستی، در این زمان نیز ماشاها «وحدت کلمه»، التقاط مفاهیم عرفی با مفاهیم اسلامی^{cxxxiii} و اقدامات مشترک احزاب و گروه های مختلف العقیده هستیم، تهدید به قتل نخست وزیر وقت- سپهبد رزم آرا- در مجلس توسط دکتر مصدق و سپس ترور رزم آرا بدست فدائیان اسلام^{cxxxiv} و تظاهرات 70 هزار نفری هواداران جبهه ملی در میدان بهارستان- برای ابراز شادمانی از ترور رزم آرا - نمونه ای از این «همدلی» و «وحدت کلمه» بود^{cxxxv}.

پیگیری اقدامات «اراذل و اوباش» در آن دوران نشان می دهد که بسیاری از این افراد، بیشتر بر اثر تعلقات مذهبی یا سیاسی شان، در خدمت این یا آن گروه سیاسی بودند و «مزد» و «مزدوری» نقش کم رنگی در این میان داشت و باتوجه به مقام و موقعیت آیت الله کاشانی، مگی، حائری زاده و دیگران در عرصه سیاست و وکالت، این «مزد»، بیشتر در حد «سفارش» یا «توصیه» به این اداره یا آن مقام دولتی بود.

نکته دیگر درباره اراذل و اوباش آن دوران، جابجائی یا سیالیّت این افراد در زمان های مختلف بود بطوری که -مثلاً- شعبان جعفری که ابتداء هوادار دکتر مصدق بود، با اختلاف ها و انشعاب های بعدی، از مصدق دل بُرید و به آیت الله کاشانی پیوست. شعبان جعفری در این باره می گوید:

- «دیگر مصدق سوار کار بود. ما با مصدق بودیم. من خیلی با مصدق بودم. چندین سال با مصدق بودم... مصدق رو من اون روز [4 مهر ماه 1330] دم مجلس رو کولم گذاشتم. ایشون رو کول من بود. عکسشم تو روزنامه چاپ کردن... در این زمان، ما- در بست- در اختیار مصدق بودیم... من خیلی با مصدق بودم، چندین سال با مصدق بودم»^{cxxxvi}.

داریوش فروهر از رابطه و همکاری خود با دوتن از اوباش معروف آن زمان بنام های «محمود مسگر» و «حسن عرب» یاد می کند و می نویسد:

- «این شخص (محمود مسگر) در سال 1331 که من به سختی باتوده ای ها مبارزه می کردم، شخصی بنام حسن عرب که با همه سوابق سوء اش، من در مبارزه باتوده ای ها از او استفاده می کردم، معرفی کرد من در همان سال، یک روز به همراهی یکی از دوستانم برای صرف ناهار به منزل مسگر (مس چی) دعوت شدم»^{cxxxvii}.

فروهر در توضیح استفاده از «محمود مس چی» در تظاهرات ضد توده ای، یادآوری می شود:

- «تنها در روز چله شهدای 30 تیر که امکان داشت در هنگام برگزاری مراسم، عناصر توده ای قصد شرکت داشته و مزار شهدا را به قدم خود آلوده کنند، من تصمیم گرفتم به هر قیمت شده از ورود ایشان به محوطه فوق الذکر جلوگیری کنم. از بسیاری کمک خواستم، از جمله محمود [مسگر] که نامبرده با دو کامیون افراد خود- که من نمی شناختم- به کاروان حزبی ما ملحق شده است»^{cxxxviii}.

ظاهر اعلت جدائی داریوش فروهر از حزب «پان ایرانیسم» (به رهبری محسن پز شکپور) فرعی کردن اهداف نهضت ملی کردن صنعت نفت و درگیری های خیابانی. پان ایرانیست ها باتوده ای ها بود که به تشنج و بی ثباتی و تضعیف موقعیت حکومت دکتر مصدق می انجامید^{cxxxix}. بعدها، گروهی حرفه ای که خود را «آوارگان پان ایرانیزم» می نامیدند و چاقو کشان معروفی مانند امیر زرین کیامعروف به «امیر موبور» و «منظور افشار» در رأس آن بودند، از حزب پان ایرانیست طرد گردیدند^{cxl}.

شعبان جعفری در پاسخ به پرسش هماسرشار مبنی رفت و آمد به خانه آیت الله کاشانی تأکید می کند:

- «مرتب، هم خورده اون [آیت الله کاشانی] و هم پیش شمس قنات آبادی، هم [ابوالحسن] حائری زاده، هم حسین مگی، پیش او نا زیاد می رفتم. گاهی وقتا پیش مظفر بقائی کرمانی یه سری می زدم... ما خود به خود می رفتیم پیش اینا، همین جور تو اینا قاطی می شدیم... هیچ حرف بکن نکن نبود. بیاخره هر کاری همه می کردن، ما می رفتیم و می کردیم... تا 14 آذر [1330] اصولاً شهر بانی و مر بانی و اینا با ما زیاد

موافق نبودن. تا اون روز 14 آذر که ما زدیم کمونیستا رو اونجور درب و داغون کردیم و با کمونیستا در افتادیم و دعوا کردیم، اینا دیگه با ما شدن. دیگه خودشون مجبور بودن با ما همکاری کنن. پلیسا نمیتونستن جلو اینا رو بگیرن. آخه یه صف اینا [توده ای ها] دم مجلس بود یه صفش دم راه آهن. اینا میگفتن: مرده باد شاه، زنده باد استالین. خب من رو غیرت خودم، رو تعصب خودم میپریدم به اینا»^{cxli}.

شعبان جعفری درباره علل یا انگیزه های فردی در حمله به سازمان ها و روزنامه های توده ای در 14 آذر 1330 می گوید:

- «بله اون روز [14 آذر] دیگه من دق دلیمو سر روزنامه ها خالی کردم. یعنی اینا هی مینوشتن، هی من پیغوم بر اشون میذاشتم - روزنامۀ «مردم» و روزنامۀ «چلنگر» - و به اینا هی میگفتم: بابا جون من جایی نمیرم، من با کسی کاری ندارم، من اصلاً نمیدونم شما چه میگی. کمونیست چیه اصلاً؟ این حرفا چیه؟ جداً، من اصلاً با اینا هیچ کاری نداشتم، هیچ. بعد دیدم نه، اینا ول کن معامله نیستن. ما دیگه هر روز هی این روزنامه ها رو میخوندیم تا حسابی کلافه شدیم و اینا و افتادیم تو این کارا. یه پسره بود بهش میگفتیم: حمید اطلاعاتی. اونو میفرستادیمش روزنامه ها رو میخرید میاورد و میخوندیم. موضوع سر این شد. من مثلاً میدیدم روزنامۀ «بسیوی آینده» نوشته: معذرت میخوام شعبان بی مخ... [خنده] آخه اینا همون فامیل اصلیمونو صدا نمیکردن.. رفته دبیرستان شرف و درشو از جا کنده! حالا من اصلاً نمیدونستم مدرسه شرف، کجاست. دو مرتبه، یه روزی مینوشتن که شعبان بی مخ رفته دم دانشگاه. خیلی معذرت میخوام، شمام جای خواهر ما هستین، گفته: در این ج... خونه [دانشگاه] رو باید بست. اصلاً من دانشگاه نرفته بودم، هیچ. روزنامۀ «چلنگر» هر روز یه شعری برای ما درست میکرد و مینوشت و بقیه هم راجع به من هر روز مرتب... روزنامۀ «مردم» که مال توده ایا بود، روزنامۀ «چلنگر» م خب دست چپی بود، روزنامۀ «توفیق» م مرتب برای ما سکه میزد: السلطان صاحبقران شعبان خان حاکم تهران. یه چاقوام میداد دستمون!»^{cxlii}.

در حادثه خونین 14 آذر 1330 سرهنگ «نوری شاد» - رئیس کلانتری میدان بهارستان - کشته شده بود و پسرش (علی نوری شاد) به شعبان جعفری مراجعه کرده و گریان به شعبان جعفری گفته بود: «آقا! توده ای ها بابام رو کشتن...». شعبان جعفری درباره انگیزه روحی یا عاطفی این سخن در حمله به تظاهرکنندگان توده ای می گوید:

- «خدمت شما عرض کنم که، توده ایا اون سرهنگ نوری شاد رو تو خیابون فردوسی زدن کشتن. بعد پسرش علی نور شاد - الانم فکر کنم باید تو سن حوزه باشه - اومد پیش من و گفت: آقا بابامو زدن اونجا کشتن! باباشم اونجا رئیس کلانتری جلو مجلس بود. ما پا شدیم ده بیست تا رو جمع کردیم رفتیم اونجا که دیدیم بعله نعشش تو خیابون افتاده. علی ام افتاده زار و زار گریه میکنه. گفتم: کی کشتش؟ گفت: توده ایا. حالا میخوان بیان نعشو وردارن، این توده ایا سنگ میپرونن و شلوغ میکنن و نمیدارن. خیلی پر رو و زیاد شده بودن. نمیداشتن نعش اینو وردارن. ما رفتیم خلاصه یه خرده به اینا پریدیم و نعشو گذاشتیم تو ماشین دادیم بردن»^{cxliii}.

درباره «بسیج ارادل و اوباش» در ماه های منتهی به 28 مرداد 32، نکفتازه و مهم اینست که تدارک اصلی و هدایت اوباش در مناطقی از تهران صورت می گرفت که ریاست کلانتری های آن با اعضای سازمان افسران حزب توده بود. به روایت بابک امیر خسروی:

- «همه می دانند که چاقو کشان، ارادل و اوباش به سرکردگی شعبان بی مخ، طیب رضائی و رمضان یخی... یاتابع میدان شاپور - سبزه میدان و اطراف آن بودند که رئیس کلانتری این ناحیه به عهده سروان درمیشیان - یکی از اعضای سابقه دار سازمان نظامی [حزب توده] و رئیس کلانتری ناحیه شاپور (سبزه میدان) افسری کاردان و به معنای واقعی کلمه مسلط به امور و آموزشهربانی بود»^{cxliv}، به علاوه، [سروان درمیشیان] دارای نفوذ فراوان بر روی شعبان بی مخ بود که دستورات او را کودکانه اجراء می کرد، و یاتظاهرات اوباش در ناحیه 10 صورت می گرفت که ریاست آن بر عهده سروان جواد صادقی، یکی از افسران با اتوریته، قدرت فرماندهی و مدیریت استثنائی بود که علاوه بر عضویت فعال در سازمان افسران [حزب توده]، یکی از ظرفداران و ارادتمندان پروپاقرص دکتر مصدق بود»^{cxlv}.

ⁱ - آبادیان، حسین، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، بامقدمه عبدالله شهبازی، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، تهران، 1377.

ⁱⁱ - برای نقدی کارشناسانه بر این کتاب نگاه کنید به مقالۀ بابک بیات در: ماهنامه «جهان کتاب»، شماره 73-74، بهمن 1377، صص 6-8، برای یک بحث کلی نگاه کنید به مقالۀ مجید تفرشی:

<http://mtafreshi.persianblog.ir/post/31>

ⁱⁱⁱ - برای نمونه نگاه کنید به: بقائی، چه کسی منحرف شد: دکتر مصدق؟ یا دکتر بقائی؟، متن کامل مدافعات دکتر بقائی در دادگاه تجدیدنظر نظامی (آذرماه 1340)، چاپ نقش جهان، تهران، 1341؛ شناخت حقیقت: دکتر بقائی کرمانی در پیشگاه تاریخ، کرمان، 1358

^{iv} تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر قیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، 2536، ص 905

^v - ترکمان، محمد: اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل افشارطوس، انتشارات رسا، تهران، 1363.

^{vi} - برای متن کامل نامه در پیوس نگاه کنید به: سارتر، ژان پل، در دفاع از روشنفکران، ترجمه رضاسیدحسینی، صص 129-146

^{vii} - بقائی، چه کسی منحرف شد؟...، ص 130

^{viii} - /نگه گفت: نه! (وصیت نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی)، آمریکا، 1984، چاپ های متعددی از این کتاب در ایران و خارج از کشور چاپ

و منتشر شده است که گاه آغشته به تغییر و تحریف است. نسخه مورد استفاده نگارنده، کتابی است که دکتر مظفر بقائی شخصاً آنرا به دکتر محسن سالمی اهداء کرده است. در همین جاز لطف ایشان و عنایت دوستان دیگرم باخاطر فرستادن برخی کتاب ها، اسناد و مقالات سیاسی گزاری می کنم.

^{ix} - در شرایط سرکوب هولناک آغاز انقلاب اسلامی و در اوج حمایت عموم روشنفکران ایران و خصوصاً هبران جبهه ملی از آیت الله

خمینی، دکتر بقائی ضمن دوسخترانی (در آذر دی ماه 1358) در محل حزب زحمتکشان ملت ایران در تهران از جمله گفت:

- «قسمتی از حرف هائی که خواهم گفت درج فعلی مملکت، کفر است... ما 25 سال بار این بهتان [از پشت خنجر زدن به نهضت ملی] را بردوش

خود کشیدیم، حالا هم به محض اینکه دهن باز کنیم، دوباره آن بهتان بصورت وحشتناک تری تجدید می شود... الان خفقان به مراتب بدتر از زمان

پهلوی است، در آن موقع، یک سازمان امنیت وجود داشت. افراد را می بُردند، حبس می کردند، شکنجه می دادند و می کشتند. اکنون علاوه بر همه

آنها، یک حربه بالاتری هم بکار می برند که متأسفانه حتی بعضی از دوستان خودمان هم «لا عن شعور» به آن متوسل می شوند و آن، حربه

تکفیر است. این حربه تکفیر از فجایع سازمان امنیت بالاتر است. در آن موقع کسی که مبارزه می کرد در برابر دستگاه قرار می گرفت و پادستگاه

می جنگید، الان، دشمن معلوم نیست. هر کمیته ای، دشمن است. هر حزب الهی، دشمن است. هر فلان و بهمانی، دشمن است. این است که من بارای دادن

به این قانون اساسی مخالف هستم... قضیه اشغال سفارت آمریکا غلط بود. من باتأکید این عمل ناروا مخالفت کردم زیرا سفارت

هر کشور، سرزمین آن کشور به حساب می آید... و لو اینکه محل آن اجاره ای باشد، و این چیزی است که در تمام طول تاریخ محترم بوده است... من

با روح این قانون اساسی مخالف هستم، هر چند اسمش را جمهوری اسلامی گذاشته اند ولی اسمی بی مسماست... اسم جمهوری اسلامی

با واقعیتی که ساخته و پرداخته اند هیچ مطابقت ندارد. در این قانون [اساسی] بسیاری چیزهای مبتذل هست، منتها این ها راباز رنگی چنان از هم

جدا کرده و پرت و پلا کرده و لای اصول گنجانیده اند که حتی دوست عزیز ما آقای دکتر یوسفی زاده توجه نکردند که اگر این ها را بهم بچسبانند، چی

از تویش در می آید، یکی از این ها، شورای نگهبان است... نتیجه این می شود که مجلس بدون وجود شورای نگهبان، هیچ ارزش و اثر قانونی

ندارد... این قانون اساسی جمهوری اسلامی نیست بلکه قانون اساسی تئوکراسی است... امامن به این قانون [اساسی] اعتقاد ندارم و به چیزی که

اعتقاد ندارم، رأی نمی دهم... این حکومت اول کاری که می کند در قانون اساسی، شیروخورشید را دور می اندازد. لاله الا الله عبارت محترمی

است، عبارت مقدسی است ولی من هیچوقت روی پرچم ایران آنرا به شیروخورشید ترجیح نمی دهم و نخواهم داد... درباره این

موضوع [رفراندم جمهوری اسلامی] برای اولین مرتبه در جلسه ماهیانه حزب [زحمتکشان] مخالفت خودم را بیان کردم و اجازه ندادم که حزب

ما آنرا تأیید کند... برای من مخالفت با این قانون اساسی، موضوع اعتقاد است و به این جهت، بهر صورت [با آن]، مخالف هستم... دارم می بینم که این

مردم و شما هم همراه آنها، چهار سببه به طرف یک دیکتاتوری فجیعی دارید می روید... و خواهید دید که اگر ورق برگشت یا این موج برگشت، اولاً

نصف این «الله اکبر گوها» باموج بر می گردند. این نکته را فراموش نکنید. ثانیاً، یک انتقامی از نسل آخوند بگیرند که آن سرش ناپیدا است، و بعد، یک

دوره بی ایمانی و لامذهبی و فساد حکمفرما می شود که آنرا به روشنی می بینم. دوره ای خواهد شد که دیگر حتی اسم مذهب را نشود تلفظ کرد... این

جمله حکیم فرانسوی پاسکال را هم یادداشت کنید: «بالاترین اثر غلامی وقتی ظاهر می شود که بنده و برده به غلامی خود دلبستگی هم داشته

باشد. به زبان امروز، معنایش این است که انسان از زندگی زیر سلطه دیکتاتوری خوشحال باشد... بطوریکه گفتم بستگی من به

حزب [زحمتکشان] قطع نخواهد شد. بعضی از شمامی دانید من وصیت کرده ام هنگامی که حزب جای مناسب برای کتاب هیم داشته باشد، آنها را به

حزب [زحمتکشان] واگذار کنند. تا مدتی کتابخانه من پشتوانه قروض بود، اکنون که بحمد الله قرضی ندارم، این کتابخانه را می توانم به ارث برای

شما بگذارم.»

^x - امیر خسروی، بابک، نگاه از درون به نقش حزب توده ایران، ص 350، حدادی، بهمین، «مطبوعات توده ای» در: حزب توده

ایران، ج 2، صص 256-286

- xi نگاه کنیبدیه اعترافات خسرو روزبه و دیگران، زببائی، علی، کمونیم در ایران، نشر کیهان، 1343، تهران، صص 427-555
- xii - نگاه کنیبدیه نامه مظفر بقائی به مادرش بتاريخ 7 مارس 1936: آبادیان، پیشین، صص 60
- xiii - نگاه کنیبدیه: نوائی، عبدالحسین و الهام ملک زاده، دانشجویان ایرانی در اروپا، نشر سازمان اسناد و کتابخانه ملی، تهران، 1382، صص 192
- xiv نگاه کنیبدیه نامه های بقائی به پدرش در: آبادیان، پیشین، صص 54-55
- xv - از سر نوشت این رساله اطلاعی در دست نیست زیرا که در سال 1317 بخاطر قطع رابطه دیپلماتیک ایران و فرانسه، بقائی مجبور به ترک فرانسه شدی آنکه بتواند رساله دکترایش را چاپ یا از آن دفاع نماید. نگاه کنیبدیه: خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی، تاریخ شفاهی هاروارد، به همت حبیب لاجوردی، بامقدمه و ویرایش محمود طلو، نشر علم، تهران، 1382، صص 39-42
- xvi - نگاه کنیبدیه تحقیق در رخشان جوئل کرم: احیای فرهنگی در عهد آل بویه (انسان گرایی در عصر نسانس اسلامی)، ترجمه محمد سعید حنائی کاشانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، 1375، صص 308
- xvii - همان، صص 293 و 321. در باره اخلاق مسکویه نگاه کنیبدیه: «اخلاق مدنی مسکوی رازی»، سید جواد طباطبائی، تحقیقات اسلامی، شماره 1-2، تهران، 1367، صص 75-93؛ انکائی، پرویز: «نگاهی اجمالی در باب ابن مسکوی رازی»، یادگار نامه فخرائی، بکوشش رضارضا زاده لنگرودی، تهران، 1363، صص 339-347
- xviii - بقائی، خاطرات، صص 19
- xix - گفتگوی نگارنده با دکتر صدرالدین الهی و احمد احرار.
- xx - آبادیان، پیشین، صص 72
- xxi - ز هتاب فرد، رحیم، خاطرات در خاطرات، نشر بوستار، تهران، 1373، صص 365، مقایسه کنیبدیانظر عمیدی نوری: یادداشت های یک روزنامه نگار، ج 2، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، 1384، صص 111 و 235
- xxii - نگاه کنیبدیه: خاطرات سیاسی خلیل ملکی، صص 489-490
- xxiii - نگاه کنیبدیه: ملکی، احمد، تاریخچه جبهه ملی، بامقدمه سعید رهبر، استکهلم (سوئد)، 2005
- xxiv - در این باره نگاه کنیبدیه: موحد، خواب آشفته نفت، ج 1، صص 176-177.
- xxv - نگاه کنیبدیه: کیانوری، مجلسه پرسش و پاسخ، 12 شهریور، انتشارات حزب توده، تهران، 1359، صص 32، به نقل از: برهان، ج 1، صص 467-496
- xxvi - نگاه کنیبدیه: روزنامه شاهد، 4 مردادماه 1331
- xxvii - بقائی، پیشین، صص 108-109
- xxviii - بقائی، پیشین، صص 60-64
- xxix - نگاه کنیبدیه مقاله نگارنده: «خلیل ملکی؛ اندیشمند تنها»، میر فطرس، دکتر محمد مصدق؛ آسیب شناسی یک شکست، چاپ چهارم، نشر فرهنگ، کاتانادا، 2012، صص 463-464
- xxx - بقائی، چه کسی منحرف شد؟...، صص 300
- xxxi - بقائی، آنکه گفت: نه!، پیشین، صص 14-15
- xxxii - نامه های خلیل ملکی، بکوشش امیر پیشداد محمد علی همایون کاتوزیان، نشر مرکز، تهران، 1381، صص 68-69 و 508-509
- xxxiii - بقائی، پیشین، صص 126
- xxxiv - به روایت دکتر بقائی: «اسنادی که بزرگ ترین خدمت را در دادگاه بین المللی لاهه و در شورای امنیت به این مملکت نمود بزرگ ترین دلیل تیرئه ملت ایران شناخته شد، بوسیله سازمان ما بوسیله دوستان فداکار من به دست آمده است ولی کسانی که از همان اسناد بهره برداری ها کردند و با شرح و تفسیر آن، به مقامات رسیدند، همان ما را خائن و رجاله و چاقو کش معرفی کردند». بقائی، پیشین، صص 126
- xxxv - نگاه کنیبدیه: رائین، اسماعیل، اسنادخانه سدان. تهران، امیرکبیر، 1357
- xxxvi - روزنامه شاهد، شماره 7 اسفندماه 1330. همچنین: روزنامه شاهد، شماره های 10 و 13 اسفند 1330. 5 سال بعد خلیل ملکی نیز به همین باور بقائی رسید و نوشت:
- «... در مسئله نفت، رهبری واقع بین می بایست توجه داشته باشد که نتیجه نهائی رد همه پیشنهادهای چه خواهد بود. امروز جریان حوادث نشان داده است که نتیجه چیست! در آن زمان نیز بعضی از عناصر آگاه و هشیار و واقع بین، همین وضع را پیش بینی کرده و گذشت بیشتر و حل واقع بینانه مسئله [را] تشویق می کردند. پیشنهاد بانک بین المللی و کلیه پیشنهادهائی که پس از آن داده شد، اگر [چه] ایده آل نبودند، از لحاظ سیاست واقع بینانه، قابل طرح و بالاخره قابل قبول بودند... رهبری زمانی واقع بین است که اولاً تابع احساسات نباشد، نیروهای فعال و ذخیره خود را بتواند خوب حساب کند و نیروهای رقیب را نیز آن طور که هست، حساب کند... رهبری واقع بین در هدف و ایدئولوژی نباید سازشکار باشد، امادر سیاست روز، سازگاری برای رسیدن به قسمتی از هدف های اعلام شده نه تنها مجاز بلکه ضروری است. قهر کردن و توی خانه نشستن و به امید ایده آل مطلق. «یا همه چیز یا هیچ چیز»، هر چیز را از دست دادن، اگر هم ارزش اخلاقی داشته باشد، ارزش اجتماعی و سیاسی ندارد...» ملکی، مجله نبرد زندگی، شماره 10، 26 اردیبهشت 1335

- xxxvii - برای نمونه نگاه کنی‌دبه: سخنرانی بقائی، مشروح مذاکرات مجلس، 4 آذرماه 1331
- xxxviii - نگاه کنی‌دبه: زیرک‌زاده، صص 93-103 و 495-496؛ خُجّتی، ابوالمجد (عضو حزب ایران)، جنبش ملی و دولت مردم، انتشارات دستان، تهران، 1382، صص 225-236؛ ز هتاب فرد، پیشین، صص 356-358. مقایسه کنی‌دبانظر دکتر بقائی، پیشین، صص 166-167 و 177. درباره حزب ایران و مواضع آن، نگاه کنی‌دبه: کوهستانی نژاد، حزب ایران؛ مجموعه ای از اسناد و بیانی‌ه‌ها (1323-1332)، تهران، 1379
- xxxix - نگاه کنی‌دبه: آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج 2، صص 363-369
- xl - مشروح مذاکرات مجلس، 29 دی ماه 1331
- xli - فصلنامه ره آورد، شماره 31، آمریکا، پائیز 1371، صص 295-300.
- xlii - سعیدی سیرجانی، علی اکبر، افسانه‌ها، انتشارات مزدا، آمریکا، 1992، صص 12
- xliii - درباره پاتوق‌های صادق هدایت (از شهریور 1320-1329) نگاه کنی‌دبه مقالۀ یکی از دوستان هدایت: دانائی برومند، مریم [به کوشش]، صادق هدایت در بوف نقد و نظر، نشر بوم، تهران، 1377، صص 159-173
- xliv - برای آگاهی از نقش قهوه خانه‌ها در عصر صفوی و حضور شاعران و پیشه‌وران در آن‌ها، نگاه کنی‌دبه: میرفطروس، علی، تاریخ در ادبیات، چاپ دوم، نشر فرهنگ، کانادا، 2008، صص 98-157
- xl - بقائی، خاطرات، صص 174
- xlvi - بوف کور، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1331، صص 99
- xlvii - هدایت در نامۀ 2 سپتامبر 1947/11 شهریور 1325 به شهیدنورانی از نامۀ مفصل خود «راجع به توده‌ای‌ها» و «کثافت کاری دموکرات‌ها» [حزب قوام السلطنه] که «خیانت توده‌ای‌ها را تحت الشعاع گذاشته» یاد می‌کند. در نامۀ 27 بهمن ماه 1325 (1947) در نامه به فریدون تولّی نیز هدایت خشم خود از غائلۀ آذربایجان را چنین ابراز می‌کند: «مطالب بسیار مفصل و عجیب است، ولی خیانت دو-سه جانبه بود و حالا توده‌ای‌ها خودشان را گه مالی می‌کنند برای اینکه اصل مطلب را بپوشند». نگاه کنی‌دبه: نامه‌های صادق هدایت، گردآورنده مجید بهارلو، نشر اوچا، تهران، 1374، صص 235 و 367
- xlviii - نگاه کنی‌دبه: فرزانه، م، فرزانه، صادق هدایت در تاریخ، نشر فروغ، آلمان، 2004، صص 106-107؛ فرزانه، آشنائی با صادق هدایت، ج 1، پاریس، 1988، صص 62-63
- xlix - از جمله: ترجمه «گجسته ابالیس»، کارنامه اردشیر بابکان، «یادگار جاماسب»، «گزارش گمان شکن». این ترجمه‌ها مورد توجه استاد ابراهیم پورداوود قرار گرفته بودند. نگاه کنی‌دبه: مجلۀ سخن، شماره 6، خردادماه 1324، صص 419
- l - کاتوزیان، محمدعلی همایون، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ترجمۀ فیروزۀ مهاجر، چاپ دوم، 1376، صص 220؛ خاطرات خلیل ملکی، مقدمۀ کاتوزیان، صص 84
- li - نگاه کنی‌دبه: روزنامه شاهد، 5 اردیبهشت 1332
- بقائی در نامۀ 5 آوریل 1984 به احمد احرار از نامۀ صادق هدایت و شعر ستایش آمیز پژمان بختیاری خطاب به وی یاد کرده و تأکید نموده که «این نامه و شعر باعث افتخار من است». باسپاس فراوان از دوست بزرگوارم احمد احرار که این نامه را در اختیارم گذاشته اند.
- lii - بقائی، پیشین، صص 60
- liii - الهی، صدرالدین، نقدی غش (مجموعه گفتگوهای دکتر پرویز ناتل خانلری با صدرالدین الهی، کالیفرنیا آمریکا)، زمستان 2007/1385، صص 96
- liv - نامه‌های صادق هدایت، پیشین، صص 367
- lv - نگاه کنی‌دبه: مشروح مذاکرات مجلس، 23 فروردین تا 17 اردیبهشت 1328، مگی، استیضاح، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1357
- lvi - خاطرات سیاسی ساعد مراغه‌ای، بکوشش باقر عاقلی، نشر نامک، تهران، 1373، صص 24-25
- lvii - در این باره نگاه کنی‌دبه: میرفطروس، پیشین، صص 83-85
- lviii - هدایت؛ هشتاد و دو نامه به حسن شهیدنورانی، با مقدمه و توضیحات ناصر پاکدامن، نشر چشم انداز، پاریس، 1379، صص 239
- lix - فرزانه، آشنائی با صادق هدایت، پیشین، صص 199
- lx - هشتاد و دو نامه، پیشین، صص 171
- lxi - همان، صص 172
- lxii - نگاه کنی‌دبه: آبدیان، صص 120
- lxiii - هشتاد و دو نامه، پیشین، صص 186
- lxiv - همان، صص 213
- lxv - همان، صص 137
- lxvi - همان، صص 133

- lxvii - همان، ص 144
- lxviii - همان، ص 151
- lxix - همان، ص 160
- lxx - همان، ص 164، همچنین نگاه کنیبه نامه های مندرج در صفحات 151، 149، 147 و 156
- lxxi - دستخط احمدفرید به تاریخ 1330/2/29: آبادیان، پیشین، ص 371
- lxxii - ظاهراً اینگونه جلسات ادبی متأثر از فعالیت های پدربقائی-میرزا شهاب الدین- بود. در آن جلسات نیز شخصیت های برجسته ادبی و فرهنگی -مانند سعید نفیسی، سید حسن تقی زاده و دکتر محمود افشار- شرکت می کردند. نگاه کنیبه: آبادیان، پیشین، ص 57
- lxxiii - در این زمان، بقائی- به طنز- احمدفرید را «دکتر هایدگر» می نامید نگاه کنیبه نامه 10 شهریور 1336 بقائی به دوستش، علی زهری: آبادیان، پیشین، صص 216-217. هدایت نیز به احمدفرید نظر مساعد و مثبتی نداشت. نگاه کنیبه نامه 2 دسامبر 1/1947 شهریور 1325 خطاب به شهید نورائی: نامه های صادق هدایت، پیشین، ص 386
- lxxiv - گفتگوی نگارنده با روزنامه نگار پیشکسوت، دکتر صدرالدین الهی.
- lxxv - روزنامه شاهد، شماره 746
- lxxvi - درباره طنز و طنزنویسی صادق هدایت نگاه کنیبه: کاتوزیان، همایون، «طنز و طنزینه در آثار صادق هدایت»، مجله ایران شناسی، بهار 1375، صص 80-91 و تابستان 1376، آمریکا، صص 259-271؛ کاتوزیان، هدایت از افسانه...، صص 249-260
- lxxvii - فرزانه، آشنائی...، پیشین، ص 171
- lxxviii - نگاه کنیبه: آبادیان، پیشین، صص 511، 509-514 و 523
- lxxix - همان، ص 523
- lxxx - برای مضمون ملاقات ملکی و نحوه برخورد وی با شاه نگاه کنیبه: نامه ها، پیشین، ص 78
- lxxxi - نگاه کنیبه دستخط حسن آیت: آبادیان، صص 522-523
- lxxxii - برای آگاهی از موضع خلیل ملکی درباره اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه، نگاه کنیبه: نامه ها، پیشین، ص 414
- lxxxiii - آبادیان، پیشین، صص 514-515
- lxxxiv - همان، ص 529، برای آگاهی از موضع خلیل ملکی دربار 15 خرداد 42 نگاه کنیبه: نامه ها، پیشین، صص 139 و 152 و 116.
- lxxxv - در این باره نگاه کنیبه: میرفطرس، پیشین، صص 114-123
- lxxxvi - نگاه کنیبه: آیت، چهره حقیقی مصدق السلطنه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، 1360
- lxxxvii - بقائی، خاطرات، صص 448-450
- lxxxviii - همان، ص 448
- lxxxix - نگاه کنیبه: خاطرات آیت الله حسینعلی منتظری، نشر نیما، خاوران و باران، 1379، صص 132-133
- xc - مظفر بقائی به روایت اسناد ساواک، ج 2، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران، 1383، گزارش مورخه 21 خردادماه 1342، ص 121.
- xci - مهرجو، حبیب الله، خاطرات مرتضی کاشانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1390، ص 189.
- xcii - آبادیان، پیشین، صص 512-514
- xciii - همان، ص 561
- xciv - همان، صص 457-458 و 495
- xcv - همان، ص 525
- xcvi - همان، صص 565-566
- xcvii - بقائی، خاطرات، صص 448-449
- xcviii - بقائی، چه کسی منحرف شد؟...، ص 282. در آن دوره، مصدق حمایت حزب توده را لازم و ضروری می پنداشت و لذا در پاسخ به بقائی می گفت: «مگر اینها ایرانی نیستند؟ باید از احساسات شان به نفع نهضت [ملی شدن صنعت نفت] استفاده کنیم». مقایسه کنیبه با نظر فرج الله میزانی (جوانشیر) عضو کمیته مرکزی حزب توده: جوانشیر، تجربه بیست و هشت مرداد؛ نظری به جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران، 1359، ص 35
- xcix - نگاه کنیبه: سازمان افسران حزب توده به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، بهار 1380، صص 207 و 299-300

^c به این موضوع در خاطرات برخی رهبران جبهه ملی نیز اشاره شده است. نگاه کنی‌دبه: زیرک زاده، پیشین، صص 97-98. چنانکه خواهیم دید، در آن زمان شعبه ای بنام «شعبه احزاب» در حزب توده وجود داشت که وظیفه اش نفوذ و رخنه در احزاب و سازمان های رقیب بود.

^{ci} - زیرک زاده، پیشین، صص 93

^{cii} - درباره این دو طرح و بحث ها و بازتاب های آن در مجلس، نگاه کنی‌دبه: کوهستانی نژاد، مسعود، اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر مصدق، نشرنی، تهران، 1383، خصوصاً صص 353-357 و 470-501

^{ciii} - خامه ای، پیشین، صص 402-415

^{civ} - نگاه کنی‌دبه: سخنرانی های بقائی در مجلس شورای ملی، 11 آبان و 25 دی ماه 1331؛ روزنامه شاهد، شماره های 3 و 8 و 22 آبان 1331

^{cv} - نگاه کنی‌دبه: نشری معلم و زندگی، فروردین-اردیبهشت 1332؛ نشری نیروی سوم، 3 مرداد 32

^{cvi} - نگاه کنی‌دبه: ملکی، خاطرات سیاسی، صص 104؛ سنجابی، امیدها و ناامیدی ها، صص 138

^{cvi} - نگاه کنی‌دبه: مصدق، خاطرات و تألمات، صص 379؛ مصدق در محکمه نظامی، ج 2، صص 574 و 575؛ رنجهای سیاسی دکتر مصدق (یادداشت های جلیل بزرگمهر)، به کوشش عبدالله برهان، نشر ثالث، تهران، 1377، صص 58

^{cvi} - نگاه کنی‌دبه مقالات نگارنده:

<http://mirfetros.com/fa/?p=6816>

<http://mirfetros.com/fa/?p=6675>

^{cix} - ذبیح، سپهر، ایران در دوران مصدق، صص 207

^{cx} - نگاه کنی‌دبه روزنامه شاهد، شماره های 20 فروردین 1332، 7 تیرماه 1332 و 7-15 و 23-25 مرداد 1332.

^{cx} - زیرک زاده، صص 323

112-Andrew, Christopher and Mitrokhin, Vasili: The Sword and the Shield: The Mitrokhin Archive and the Secret History of the KGB, Archive 2, New York, 2005.

113-Hasanli, Jamil: At the Dawn of the Cold War: The Soviet-American Crisis over Iranian Azerbaijan, 1941-1946, New York, 2006, p152

^{cxiv} - برای نمونه نگاه کنی‌دبه: روزنامه «به سوی آینده»، شماره 13 اسفندماه 1331

^{cxv} - موحد، ج 1، صص 109. برای آگاهی از آشوب ها و درگیری های خیابانی این دوران نگاه

کنی‌دبه: ترکمان، محمد، تشنجات و درگیری های خیابانی و توطئه هادر دوران حکومت مصدق، انتشارات رسا، تهران، 1359

^{cxvi} - روزنامه مردم، 27 خردادماه 1329، به نقل از: امیر خسروی، صص 262

^{cxvii} - به روایت عبدالصمد کامبخش، از رهبران برجسته حزب توده-در آن هنگام-در فاصله

1 سال، 1200 اعتصاب کارگری رخ داد که برخی از آنها اقتصادی و سیاسی و برخی صرفاً سیاسی بود. نگاه کنید: نظری به

جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، ج 1، انتشارات حزب توده، بی جا، 1972، صص 171

^{cxviii} - باخترا امروز، شماره 26 تیرماه 1330

^{cxix} - نگاه کنی‌دبه: امیر خسروی، صص 275-310؛ مقایسه کنی‌دبا: خامه ای، انور، از انشعاب تا کودتا (جلد سوم خاطرات، انتشارات

هفته، تهران، 1363، صص 356-363

^{cx} - ملکی، خلیل، درس 28 مرداد از لحاظ نهضت ملی ایران و از لحاظ رهبران خائن حزب توده، انتشارات پردیس

دانش، تهران، 1394، صص 289

^{cx} - روزنامه به سوی آینده، 15 تیر 1330

^{cxii} - امیر خسروی، صص 282.

cxxiii - خامه ای، پیشین، صص 356-358

cxxiv - خامه ای، پیشین، صص 360-363

cxxv - خامه ای، پیشین، صص 361-363. درباره «سازمان جوانان حزب توده» و میتینگ ها و تظاهرات های آن

نگاه کنید به: سازمان جوانان حزب توده به روایت اسناد، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، تابستان

1380

cxxvi - کلالی، امیر تیمور، ناگفته هائی از دولت دکتر مصدق، بکوشش مرتضی رسولی پور، مؤسسه مطالعات تاریخ

معاصر ایران، تهران، 1380، ص 108

cxxvii - سازمان افسران حزب توده...، پیشین، ص 14

cxxviii - برای نمونه ای از این دشنام ها و اتهام ها، نگاه کنید به: به سوی آینده، شماره های

17 آذر ماه 1330؛ 27 بهمن 1331؛ شهباز، 21 دی ماه 1331

cxxix - روزنامه شاهد، 6 شهریور 1331. تمام تأکیدها از نگارنده است.

cxxx - روزنامه شاهد، 2 مرداد ماه 1331.

cxix - نگاه کنید به: روزنامه باختر امروز، 28 شهریور 1331؛ روزنامه اطلاعات، 27 شهریور 1331

<http://mirfetros.com/fa/?p=11537>

cxxxii - روایت دکتر صدرالدین الهی در گفتگوی بانگاراننده .

cxxxiii - برای نمونه ای از این «وحدت کلمه» و النقاط ها نگاه کنید به: مشروح مذاکرات مجلس، به تاریخ

9 مرداد 1331؛ روزنامه باختر امروز، 9 و 12 مرداد 1331؛ روزنامه شاهد، 31 تیر ماه 1331

cxxxiv - نواب صفوی، رهبر فدائیان اسلام، صراحت کلام دکتر مصدق در تجویز قتل رزم آرا را عامل مهمی برای

قتل رزم آرا دانسته است. نگاه کنید به: ترکمان، محمد، اسرار قتل رزم آرا، ص 400

cxxxv - قتل هژیر و رزم آراء با استقبال عموم رهبران جبهه ملی روبرو شد بطوری که دکتر حسین فاطمی آنها

رابعنوان «دو نمونه از علاقه مردم پایتخت به آزادی آراء و عقاید خویش» نامید با این پرسش که: «آیا غیر از گلوله

[حسین] امامی [و خلیل طهماسبی] چیز دیگری توانست این لکه ننگ [هژیر و سپهبد رزم آرا] را از دامان مشروطیت ایران

بشوید؟». باختر امروز، 20 اسفند 1329، همچنین نگاه کنید به: میر فطروس، پیشین، بخش «ترو مقدس»، صص 89-950

cxxxvi - سرشار، هما، خاطرات شعبان جعفری، نشر ناب، لوس آنجلس، 2002، صص 89، 78-91 و 165

cxxxvii - نگاه کنید به متن بازجویی داریوش فروهر: کوهستانی نژاد، مسعود [تدوین]، مرداد خاموش، مرکز اسناد اسلامی، تهران،

صص 531-532 و 265.

cxxxviii - کوهستانی نژاد، پیشین، ص 531. همچنین نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، شماره 18 دی ماه 1331 که خیر دستگیری داریوش

فروهر با کار دوجوب برای ورود به دانشگاه را گزارش کرده است. مقایسه کنید با روایت شعبان جعفری، سرشار، پیشین، ص 78

cxxxix - بختیاری، شهلا، حزب پان ایرانیست به روایت اسناد، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1385، ص 186

cxl - بختیاری، پیشین، صص 185-186 به نقل از: رزمجو، علی اکبر، حزب پان ایرانیست، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1378، صص 86-87

cxli - سرشار، پیشین، ص 78

cxlii - سرشار، پیشین، صص 79

cxliii - سرشار، پیشین، ص 91

cxliv - چنانکه خواهیم دید، از سروان «درمیشیان» در ماجرای قتل سر تیپ افشار طوس نیز یاد می شود.

cxlv - امیر خسروی، ص 712